

«و بدان که حجت بر خلق، همان کتاب خدا در همهٔ زمان هاست؛ و اینکه حجت از طرف آل محمد ﷺ همان قرآن ناطق در همهٔ زمان هاست؛ و اینکه وصی رسول خدا محمد ﷺ، علی بن ابی طالب همان «نبا عظیم، خبر بزرگ» است. و در این زمان، وصی امام مهدی علیه السلام، همان «نبا عظیم، خبر بزرگ» است، زیرا در «نبا عظیم» خصومت و اختلاف به وجود می آید: (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ) (بگو این خبری بزرگ است [که] شما از آن روی برمی تائید. مرا دربارهٔ ملأ اعلیٰ هیچ دانشی نبود آنگاه که مجادله می کردند) (سورهٔ ص، آیهٔ ۶۷-۶۹).»

سید احمد الحسن، بیان حق و راستی با اعداد، ص ۶۵

گفت و گوی داستانی دربارهٔ دعوت فرستادهٔ عیسیٰ مسیح (قسمت پنجم)

چرا جنبش یمانی یک پارادایم جدید در حاکمیت سیاسی است؟

پاسخ به تئوفان اعتراف کننده | قسمت هفتم

ذبیح در پرده

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پایه‌های خرد

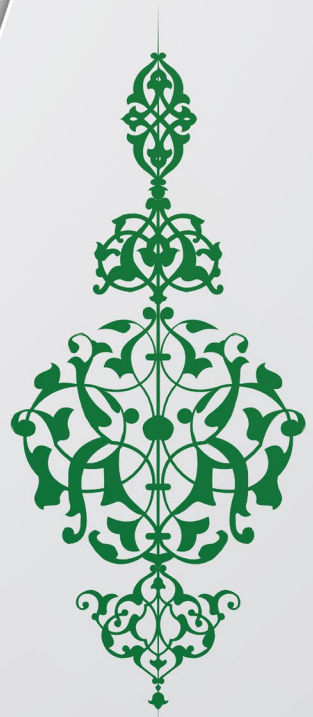
فهرست

چرا جنبش یمانی یک پارادایم جدید در حاکمیت
سیاسی است؟..... ۳

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده عیسی
مسیح | قسمت پنجم..... ۱۸

ذبیح در پرده..... ۲۱

بررسی داستان دیدار خدیجه (ع) و راهب..... ۲۶



هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۹۳ ، جمعه ۲۳ آذر ۱۴۰۳ ،
۷ جمادی الثانی ۱۴۴۶ ، ۸ دسامبر ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على محمد وآله الطاهرين

چرا جنبش یمانی یک پارادایم جدید در حاکمیت سیاسی است؟

به قلم: زهرا محمدی

از استعمار و استضعاف در جهان ادامه دارد. تصاحب منابع، ایجاد روابط اجتماعی جدید برای تثبیت این تصاحب، تمرکز شدید ثروت حاصل از این تصاحب [در دست گروهی اقلیت] و در نهایت ایدئولوژی‌هایی [۶] برای بیان داستانی متفاوت از آنچه واقعاً در حال وقوع است ادامه دارد. [۷] دموکراسی به عنوان مهم‌ترین این ایدئولوژی‌هاست که برای بیان داستان انسان متمدن/عقب مانده استفاده می‌شود. دوگانه‌ای که هر آنچه را خوبی است به اولی و هر آنچه را شر و بدی است به دومی نسبت می‌دهد. اما صداقت این ایدئولوژی و داستان‌ها و هویت‌های تاریخی که حول آن ساخته شده، بیش از پیش مورد سؤال است.

امروز آزادی به خصوص از سوی لیبرال‌ها، به عنوان برترین و خواستنی‌ترین ارزش در جهان، تأیید و تثبیت و تبلیغ شده است، [۸] اما آیا امکان آزادی برای همه ملت‌ها در ساختار فعلی استعمار جهانی وجود دارد؟ نگاهی به کودتاهای آمریکایی علیه دولت‌های ملی در ایران و شیلی نشان می‌دهد که استعمارگران به اصطلاح آزادی خواه با خواست آزادی مردم مقابله کرده‌اند. آیا دموکراسی حتی در خود کشورهای که مهد آن محسوب می‌شوند، توانسته انسان را به سعادت و آرامش، ولو دنیوی برساند؟ پاسخ به این سؤال با نگاهی به وضعیت اسفبار محیط زیست، [۹] فقر و نابرابری طبقاتی و جنسیتی و قومیتی، جنگ‌ها و ترورها

«یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، یا بدترین شما بر شما مسلط خواهند شد. آنگاه نیکانتان دعا می‌کنند و دعایشان مستجاب نخواهد شد.» [۱]

مقدمه

نظم جدید جهانی با چالش‌های بزرگی مانند بحران محیط زیست، رکود اقتصادی، عمیق‌تر شدن نابرابری اجتماعی و اقتصادی، جنگ و بیماری‌های همه گیر آغاز شده است. اعتراضات اجتماعی از چین و هنگ کنگ تا عراق و سریلانکا و فرانسه و ایران و افغانستان و یمن و آمریکای شمالی و جنوبی، فریادهای مردم بر سر این وضعیت بحرانی است، [۲] فریادی که هنوز گوش شنوایی نیافته. سطح اعتماد عمومی به رهبران و جریان‌های سیاسی روز به روز رو به کاهش است [۳] و این موضوعی است که می‌تواند بستر ساز جنگ‌ها و تنش‌های بیشتری در سطح جهان شود. [۴]

در این وضعیت آشفته، مردم مسلمان که اغلب در خاورمیانه و شمال آفریقا ساکن‌اند، ۲۰ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. علی‌رغم اینکه مسلمانان ۷۰ درصد از منابع طبیعی را در کشورهای خود دارند، اما نیمی از فقیرترین مردم جهان را تشکیل می‌دهند. [۵] این نسبت‌های معنادار ما را به صرافت می‌اندازد که همچنان پس از گذشت قرن‌ها از منسوخ شدن رسمی برده‌داری و استعمار، صورت‌های جدیدی

تأحیدی روشن است. ممکن است طرفداران و شیفتگان دموکراسی پاسخ دهند «دموکراسی تاکنون بهترین شیوه حاکمیت در تاریخ بشر بوده است»، اما واقعیت امروز دنیا نشان می‌دهد که گرچه دموکراسی آرمانی زیبا می‌نمود، اما چنان‌که افلاطون پیش‌بینی کرده بود [۱۰] محقق نشده و صرفاً به یک شعار و ایدئولوژی در خدمت لابی‌های سیاسی-اقتصادی درآمده است.

چشمان بینا تصدیق خواهند کرد که تأکید اغراق‌آمیز بر آزادی، سایر ارزش‌های انسانی را به محاق برده و آنچه باقی مانده بیشتر دیکتاتوری نام آزادی است. این در حالی است که آزادی، با دلالت‌های امروزی‌اش در معرض نقدهای جدی از سوی خود فلاسفه غربی نیز قرار گرفته است. [۱۱] ساختارهای سیاسی-اقتصادی امروز با سلطه منطق بازار عمل می‌کنند، یعنی سنجش همه ارزش‌ها با ارزش مادی و براساس پول [۱۲] به کمک مکانیسم‌های عقل‌ابزاری [۱۳] انجام می‌شود. این وضعیت را «ماکس وبر» [۱۴] با عنوان «قفس آهنین» هشدار داده بود. عامل شکل‌گیری قفس آهنین این است که از دل عقلانیت، یک فرایند غیرعقلانی پدید آمد. غیرعقلانیت ناشی از عقلانیت، عبارت است از: تبدیل شدن وسایل به اهداف. آنچه در ابتدا وسیله نیل به هدف بود به جای هدف نشست و خصلت وسیله بودن آن کاملاً به فراموشی سپرده شد. این واژگونی، وجه تمایز کل فرهنگ مدرن است؛ تمدنی که ترتیبات، نهادها و فعالیت‌هایش آن چنان عقلانی شده که دیگر بر انسان مسلط شده است. توجه به این نکته ضروری است که معانی متفاوتی برای عقل مطرح شده که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. سرمایه‌داری به عنوان یک نظم عینی در برابر ما قد علم کرده است. نظامی که افراد در داخل آن متولد می‌شوند و ملزم‌اند که مانند دیگر نظم‌های تغییرناپذیر در داخل آن زندگی کنند؛ وضعیتی که وبر از آن به مرحله «متخصصان بی‌روح» و «احساس‌های بدون قلب» تعبیر می‌کند. این جملات وبر نشان‌دهنده اوج پیشرفت تمدن فرهنگی در جهان مدرن است. وبر درباره وضعیت موجود و گرفتار شدن انسان‌ها در قفس آهنین اظهار نومی‌دی نموده است. او دو راه حل برای فرار از وضعیت موجود مطرح کرده است. راه حل نخست وی در انداختن طرح نو و آغاز جدید یا

شروع مجدد تاریخ با ظهور پیامبر جدید است: «هیچ کس نمی‌داند که در آینده چه فردی در این قفس زندگی خواهد کرد یا اینکه در پایان این توسعه عظیم، پیامبران جدیدی ظهور خواهند کرد یا عقاید و آرمان‌های قدیم دوباره پدیدار خواهد گشت؟» [۱۵] روشن است که در این راه حل، انسان هیچ نقشی ندارد و باید خود را به دست تقدیر بسپارد و انتظار بکشد که ببیند سرنوشت او چگونه رقم می‌خورد. راه حل دوم که می‌توان از مجموع سخنان وبر استنباط کرد، متوسل شدن به دامن رهبران کاریزماتیک و قهرمانان تاریخ است. در غیر این صورت باید با وضع موجود خود را وفق داد تا دستی از غیب برآید و سرنوشت ما و زمانه ما را رقم بزند. فرض ما این است که راه‌هایی از این بن‌بست جهانی، بازاندیشی در مفهوم عقل، خیر جمعی و شیوه‌های حکمرانی از جمله دموکراسی و ارزش آزادی است. مدت‌هاست که زنگ هشدار صورت‌های جدیدی از «پوپولیسم» و راست‌گرایی‌های افراطی و نژادگرایی نیز به صدا درآمده است. به طوری که حتی خود کشورهای غربی نیز نسبت به آینده دموکراسی بیمناک‌اند، حتی وقتی از «دموکراسی‌ها» سخن می‌گویند، یعنی به دنبال یافتن شیوه‌های جدید و کارآمدتری از دموکراسی هستند. [۱۶] دیگر بر کسی پوشیده نیست که ثروت و قدرت لابی‌گری است که تکلیف دولت‌ها و نمایندگان را روشن می‌کند [۱۷] که به مدد فریب رسانه، آن‌طور که «بودریار» [۱۸] هشدار داده بود، مرزهای میان خیر و شر را مخدوش کرده است. [۱۹]

در این میان، مسلمانان در آرزوی پیمودن مسیر غرب، به صورت‌های مختلف تلاش می‌کنند تا به شکلی مستقل یا با توافق پشت‌پرده با قدرت‌های بزرگ به تمدن غربی برسند. [۲۰] تلاش‌هایی که اغلب ناموفق بوده است. اما علت این شکست‌ها در چیست؟ آیا مردم خاورمیانه محکوم به ماندن در وضعیت استثمارگری هستند؟ آیا هیچ امیدی برای رهایی مردم این کشورها از وضعیت اسفناک فعلی وجود دارد؟ و اگر پاسخ مثبت است، این راه‌هایی چگونه می‌تواند باشد؟

در این پژوهش، تلاش می‌کنم به این سوالات براساس آموزه‌های سید احمد الحسن پاسخ بدهم. بحث خواهیم کرد که پاسخ‌هایی جدید

را تنها در بعد مادی‌اش به رسمیت شناخته و پیشرفت را تنها با شاخص‌هایی مادی می‌سنجد، این تقلیل‌گرایی، یعنی تنزل دادن انسان به وجه مادی، و تمدن انسانی به پیشرفت مادی، موجب ایجاد مشکلاتی حتی در تمدن مادی شده است؛ یعنی:

۱. واضح شده که پیشرفت‌های مادی تمدن، تنها در بخش غربی جهان (استعمارگران تاریخی) محقق شده و بهای این پیشرفت را کشورهای جهان سوم در آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی (استعمارشدگان تاریخی) پرداخته‌اند. موضوعی که موجبات سرافکندگی‌های سیاسی-اجتماعی برای دولت‌های غربی است (شواهد بسیاری از کشتار سرخ‌پوستان در کانادا به دست سفیدپوستان، کودتاهای سیاسی علیه دولت‌های مردمی و کشتار مردم کشورهای مستعمره برای غارت منابع آنها وجود دارد).

۲. خود کشورهای غربی نیز امروز با مشکلاتی حتی در تمدن مادی‌شان مواجه‌اند، مثل تغییرات اقلیمی، پاندمیک‌ها و بحران دموکراسی. این ذهنیت که سعادت و پیشرفت تمدن و توزیع قدرت و ثروت در حکمرانی، ناگزیر باید از مسیر دموکراسی بگذرد، موضوعی است که توسط احمد الحسن، رهبر جنبش یمانی، براساس شواهد جهان امروز به چالش کشیده شده و جایگزینی برای آن ارائه شده است. ما مسئله مسلمانان و عقب‌ماندگی آنان را از زبان وی و در قالب «قصه سرگردانی قوم بنی اسرائیل» این‌گونه آغاز می‌کنیم:

«این نوشته‌ها داستان ملتی است که در سرگردانی وارد شدند و از آن نجات یافتند و همچنین ملتی دیگر که در سرگردانی وارد شدند و همچنان در آن قرار دارند. در این نوشته‌ها اشاره‌ای به راه نجات وجود دارد.» [۲۵]

این کتاب با داستان قوم موسی و انقیادشان تحت نظام ظالمانه فرعون آغاز می‌شود و با نگاهی تطبیقی میان تورات و قرآن، و شواهدی مؤید شباهت‌های سرگردانی قوم موسی و امت محمد ادامه می‌یابد. سپس به مسئله اصلی امروز مسلمانان می‌رسد: سرگردانی مردم میان استعمارگران خارجی و هم‌دستان داخلی‌شان. ایشان در کتاب‌های گوساله و سرگردانی یا مسیر به سوی خدا، این واقعیت را به گرفتار شدن مسلمانان میان «چکش و سندان» تشبیه

به مسئله‌های فعلی و بی‌پاسخ‌مانده وجود دارند که فهم آنها مسیری به سوی رهایی است. این پژوهش بر آن است که نشان دهد چگونه می‌توان جریان «یمانی» را به عنوان یک پارادایم [۲۱] جدید در حکمرانی دانست که پاسخ‌هایی نو به مسئله‌های قدیمی ارائه می‌دهد. اگر انسان را موجودی دارای دو بُعد مادی و غیرمادی بدانیم که موافق با نظر بسیاری از فلاسفه و دانشمندان است، [۲۲] پس مسائلی نیز تنها به حیطه امر مادی محدود نیست. از این رو، شیوه حکمرانی بر جوامع انسانی نیز ناگزیر باید به ابعاد غیرمادی انسان برای حل مسئله توجه کند. با این فرض، تفاوت بنیادی پارادایم حکمرانی یمانی با سایر پارادایم‌ها در این است که راه حل مسائل انسان را تنها در محدوده بعد مادی نمی‌داند، بلکه چون انسان علاوه بر بعد مادی بعد غیرمادی نیز دارد، بی‌شک حکمرانی‌ای شایسته اوست که بعد غیرمادی‌اش را نیز به رسمیت بشناسد، آن‌هم نه تنها در بعد نظری و کلامی، بلکه به شیوه‌ای عملیاتی.

قصه سرگردانی مسلمانان؛ مسئله‌ای قدیمی با پاسخی جدید

قرن‌ها از شکوه امپراطوری‌های اسلامی در جهان می‌گذرد و امروز ملت‌های مسلمان با آمارهای بالای فقر، بیکاری، نابرابری، تبعیض جنسیتی، بی‌سوادی، فساد مالی و اداری و خشونت دست به گریبان‌اند. چشم ملت‌های مسلمان از یک سو به شکوه گذشته است و از سوی دیگر به پیشرفت‌های کشورهای عموماً غربی برای آینده. آزادی و صورت حکمرانی‌اش، یعنی دموکراسی به عنوان نماد تمدن غربی، برترین ارزش دنیای امروز است. به طوری که حتی کشورهایی با نظام سیاسی غیرسکولار و غیردموکراتیک نیز تلاش می‌کنند از طریق روش‌هایی شبه دموکراتیک مثل نظرسنجی، رأی‌گیری و نمایش‌های خیابانی مشروعیتی به ظاهر دموکراتیک کسب کنند، زیرا دموکراسی در جهان، به عنوان یک مد سیاسی، به شکلی بین الاذهانی، [۲۳] واجد ارزشی مستقل، و علت اصلی پیشرفت تمدن غربی معرفی شده است، در حالی که دموکراسی تنها یک ابزار است و خواهد بود. امروز دموکراسی «کالایی» شده است، [۲۴] یعنی چون تمدن

می کند. [۲۶]

به بیان احمد الحسن، علت اصلی این گرفتاری و سرگردانی، گمراهی ناشی از غصب حاکمیت نماینده خداوند و دل بستن به ارزش های صرفاً مادی و انتخاب حاکمیت مردم بر مردم (از ماجرای شورای سقیفه تا دموکراسی امروز) به جای حاکمیت خداوند است، شیوه ای از حکمرانی که به گفته افلاطون، فرجامی جز تباهی و خودکامگی و ستمکاری عوام فریبان ندارد. آیا از دموکراسی امروز چیزی جز این باقی مانده است؟ کسانی می توانند بیشترین رأی را کسب کنند که بهتر لابی کنند و به شیوه های خلاقانه تری اذهان عمومی را به نفع حزب خود منحرف سازند. از این رو، مسیر رهایی ابتدا «کفر به طاغوت» و مدل حکمرانی اش، یعنی دموکراسی و پس از آن ایمان به خداست. به بیان دیگر، باید ابتدا از ایمان به دموکراسی به عنوان راه نجات دست بکشیم و بپذیریم که دموکراسی در شکل فعلی اش ایراداتی بسیار اساسی دارد. «کفر به طاغوت در کمترین حد خود، آزادی انسان را از محدودیت هایش بیشتر می کند تا صدای حق و خدا را بشنود... آنان که خدایی اند، صدای خدا و کلمات حکمت او را می شنوند و آن را از نادانی و بی خردی شیطان تمییز می دهند. این، همه چیز است. (فمن یکفر بالطاغوت). کسی که به طاغوت کافر می شود، حتماً صدا و چهره قبیحش را که در هر زمان صورتی جدید به خودش می گیرد می شناسد.» [۲۷]

بخش مهمی از مسائل امروز بشر، ناشی از سلطه آن عقلی است که سعادت را تنها در پیشرفت مادی خلاصه کرده (عقل ابزاری)، ارتباط بین امر مادی و معنوی را گسسته و سراسر جهان را به یک بازار استعماری تبدیل کرده است. استعماری که هدفش تبدیل همه چیز، از جمله زندگی شخصی افراد به سرمایه است و انسان ها را فقط در محاسبات مادی گنجانده و منجر به نابودی گونه های غیر انسانی در زمین نیز شده است.

به بیان سید احمد الحسن، مکانیسم دور کردن مردم از مسیر الهی در هم دستی «فرعون ها» و «سامری ها» محقق شده است. [۲۸] رنج اصلی که امروزه جوامع بشری، به ویژه مسلمانان متحمل می شوند در دو عامل اصلی است:

۱. تسلط «طاغوت آمریکایی»؛

۲. وجود «طاغوت های درون جامعه اسلامی» و «علمای بی عمل».

مقصود از علمای بی عمل کسانی هستند که خود را تمثیلی از اسلام معرفی می کنند و مردم را به اطاعت کورکورانه و پذیرش خود وادار می کنند. این افراد با ترویج بی تحرکی و کرنش و تسلیم در برابر طاغوت ها، زمینه را برای استقرار سلطه حکومت های ظالم و افزایش فقر و ذلت فراهم می آورند. [۲۹] «به این ترتیب پیکاری مستمر در درون و بیرون در جریان است. دشمن کافر به طور مرتب ضربه می زند و منافق، از درون می پوساند؛ فرعون و سامری، پیلایطس و عالمان بی عمل بنی اسرائیل.» [۳۰] در نهایت آنچه باعث ذلت مسلمانان شده آن است که «امر به معروف را ترک کرده اند» و علت ترک آن هم این است که «علمای بی عمل، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده اند.» [۳۱] و بزرگ ترین امر به معروف، امر به حاکمیت خدا و نهی از حاکمیت مردم را ترک کردند. اگر به وضعیت ملت مسلمان دقت کنیم، حتی کشورهای عربی که در ظاهر از نعمات مادی برخوردارند، بخش اعظم ثروتشان به جای آن که صرف توسعه پایدار و آبادی اقتصادی و فرهنگی مردم این کشورها شود، به جیب مشترک حاکمان آنها و واسطه هایی روانه می شود که برای استعمارگران امتیاز می خرنند. [۳۲]

پس مثلث گمراهی و سرگردانی، عبارت است از: استعمارگران، عالمان بی عمل و در نهایت مردمی که افسار عقل و اندیشه خود را از سر ترس و منفعت طلبی و دنیادوستی به دست این دو نیرو سپرده اند، و در دل هایشان به جای خداوند، غیر خدا پرستش می شود. احمد الحسن در تفسیر سوره حمد و آیه آخر آن، مردم را به سه دسته تقسیم می کند:

۱. کسانی که حق را طلب می کنند و به آن می رسند؛

۲. کسانی که باطل را طلب می کنند و به آن می رسند؛

۳. کسانی که حق را طلب می کنند و به خطا می روند.

دسته چهارمی وجود ندارد، زیرا کسی که باطل را بطلبد و به خطا به سوی حق برود معنایی ندارد، چرا که رسیدن به حق مستلزم نیت است. [۳۳] همچنین، ایشان «مغضوبین» را به طاغوت

تفاسیری را تلاش انحراف آمیز علمای اسلام برای بت سازی و تشبث به قوانین مدرن می دانند. در هر حال، به نظر می رسد در اغلب حکمرانی ها، وجود سازوکارهای دموکراتیک برای کسب مشروعیت مورد توجه است. برای مثال، انتخابات، راهپیمایی های فرمایشی یا تجدید میثاق ها که به عنوان نوعی بیعت عمومی تفسیر می شود. اما همچنان اقتدار در کشورهای مسلمان، ترکیبی از پیوند بین رهبر سیاسی و علماست و در اکثر آنها، دین و دولت درهم تنیده اند. روحانیون بخشی از ساختار دولت باقی مانده و از درون بر آن تأثیر می گذارند.

رهبر جریان یمانی موضع متفاوتی دارد. وی ضمن بیان این نکته که صورت هایی از دموکراسی و انتخابات و شورا از قضا از همان ساعات اولیه پس از رحلت پیامبر در میان مسلمانان شکل گرفت، می افزاید که اما این روند روندی کاملاً باطل و نامشروع بود که حاکمیت را از صاحبان اصلی اش یعنی جانشینان معصوم پیامبر سلب کرد. بدین ترتیب به نظر وی حاکمیت مردم بر مردم (در شکل شورا یا دموکراسی یا هر صورت دیگری) نه تنها جلوۀ تکامل یافته نظم سیاسی نیست که بخواهیم اثبات کنیم اسلام بانی اصلی دموکراسی در جهان بوده، بلکه حتی چنان که امروز شاهدیم این شیوۀ حکمرانی، بسیار زود تبدیل به انتخاب بدترین ها، عوام فریبان و دیکتاتوری توده ها می شود. مروری بر سخنان، مصاحبه ها و پاسخ های رهبر این جریان در باب دموکراسی نشان می دهد که وی مخالف دموکراسی یا انتخابات و شورا به طور کلی نیست، اما دموکراسی را تنها به عنوان یک روش، ذیل حاکمیت نماینده خداوند، مشروع می داند. [۳۹] حاکمیت مد نظر او، گرچه از نظر ساختاری شباهت بسیاری به حاکمیت در «جمهوری اسلامی ایران» دارد که در آن رهبر فقیه، برترین عضو جامعه و کلامش از نظر دینی فصل الخطاب است، اما یک تفاوت مهم محتوایی با آن دارد، اینکه رهبر باید معصوم باشد و معصوم را تنها خداوند بر وی صحه می گذارد. [۴۰] ولی فقیه در ایران فاقد عصمت است (خود وی نیز ادعای عصمت ندارد). از این رو، حق تصرف در حکومت و خون های مردم را ندارد، زیرا «حق» حاکمیت و مسئولیت جان های مردم، تنها از آن خداست که نماینده مستقیم او آن را پیاده می کند؛ و «هر فردی که

و پیروانش و «ضالین» را به کسانی که ادعای مسلمانی دارند، اما در عمل از طاغوت حمایت می کنند تفسیر می کنند. [۳۴]

بازگشت به حاکمیت خدا به جای حاکمیت مردم؛ بازاندیشی در مسئلۀ حاکمیت مشروع در قرآن حق حاکمیت به طور انحصاری تنها به خداوند و نماینده او بر زمین، یعنی پیامبران و در مذهب شیعه امامان تعلق دارد. [۳۵] محمد (ص) نیز رهبری الهی سیاسی بود که پس از سال ها دعوت پنهانی، با ایمان آوردن قلب های گروهی از مؤمنان، دعوتش را علنی کرد. پس از پیامبر و شکل گیری ماجرای سقیفه، از آنجا که جانشین وی [ابوبکر و بعد عمر و عثمان] نمی توانست مانند پیامبر وعده ثواب الهی بدهد، قسمت تعهدات خلیفه تغییر کرد. تعهد او دیگر وعده رستگاری نبود، بلکه پایبندی به قرآن و سنت بود. [۳۶] در طول تاریخ، حکومت های اسلامی همواره در تلاش بودند تا مشروعیت سیاسی خود را با کمک علما به مشروعیت الهی و دینی گره بزنند. مشروعیتی که در طول زمان زمینی تر شد و با قرار دادن معیارهای «دینی» به جای «الهی»، مشروعیت دینی را جایگزین مشروعیت الهی کرد.

در دوران مدرن با به وجود آمدن قانون به عنوان قراردادی زمینی (سکولار) در حکمرانی، [۳۷] موضوع پیچیده تر شده و رژیم های اسلامی علاوه بر مشروعیت دینی نیاز به کسب مشروعیت قانونی دارند. اینجاست که تناقض ها عیان می شود و حکومت های اسلامی را با چالش های جدی مشروعیت مواجه می کند. به بیان بار (۲۰۱۲) علی رغم خصلت سکولار رژیم های مدرن، اکثر حکومت های اسلامی - مانند خلفای اولیه قبل از خود - نیاز می دیدند که علما را تحت کنترل دولت درآورند. دولت های اسلامی مدرن، علما را به کارمندان خود و بخشی از بوروکراسی آن تبدیل کردند. علما نیز با اعطای اختیار کنترل نهادهای مذهبی و اجتماعی، مانند مدرسه و جامعه، فضایی اجتماعی و فرهنگی با ارتباط سیاسی ایجاد کردند که قدرت دولت را محدود می کرد. امروزه بسیاری از حکومت های اسلامی تلاش می کنند تا با ارائه تفاسیری نو از قرآن و سنت، نشان دهند که دموکراسی حتی بسیار پیش تر از عصر مدرن، محصول اسلام بوده است. [۳۸] در حالی که برخی دیگر چنین

ویژه‌ای یافت. امانوئل کانت به عنوان برجسته‌ترین فیلسوف روشنگری در مفهوم مهم خودمختاری، خواست و اراده انسان را برای به کار گرفتن عقل خویش در انجام عمل اخلاقی مطرح کرد. او معتقد بود انسان از نظر عقلانی باید اراده کند که اخلاقی رفتار کند. [۴۶] این مفهوم که در ابتدا بنیانی برای تمدن غربی شد، پس از کانت و تحت تأثیر هگل، از ریشه‌های استعلایی [۴۷] خود جدا شد و چنان که آیریس مرداک در نقد اگزیستانسیالیسم سارتر، اشاره می‌کند، انسان را با خودش و آزادی‌اش تنها گذاشت. [۴۸] مرداک متأثر از سیمون وی، بزرگ‌ترین دشمن کمال اخلاقی را توهّم شخصی می‌داند. او معتقد است تأکید اغراق‌آمیز دنیای امروز بر آزادی، فردیت و خودبینی عاملی برای ناتوانی انسان در دیدن واقعیت و به‌ویژه «وجود انسان‌های دیگر و مطالبات آنان» است. [۴۹] به نظر مرداک تصویر بیش از حد بزرگ‌شده از خودمان ناشی از تصویری غیرواقع‌بینانه از مفهوم اراده است، امری که دلیل اصلی‌اش فراموش کردن «گناه نخستین (عُجَب) است». [۵۰] مرداک، راه‌هایی از این دروغ را عشق به خوبی می‌داند. پرسش اصلی مرداک، برخلاف وظیفه‌گرایی کانت و نتیجه‌گرایی جان استوارت میل، این نیست که «چه عملی دارای ارزش اخلاقی است»، بلکه به این پرسش مهم می‌پردازد که «چه انسانی دارای ارزش اخلاقی است؟» تمرکز این پرسش بیش از عمل بر عامل است و اینجاست که خواست و اراده، به عنوان درونی‌ترین ویژگی فرد عامل خودنمایی می‌کند. وظیفه عامل آن است که توجهش را به پرورش فضایل خود و دیگران متمرکز کند. او همه امور، حتی حالات ذهنی-روانی مانند «خلوص قلب و بردباری روح» [۵۱] را نیز در دایره اخلاق قرار می‌دهد. «اخلاق به فعالیت مستمر اذهان و نفوس خود ما و توانایی‌های بالقوه ما برای صادق و خوب بودن» مربوط است. [۵۲] آزادی درونی بسی مهم‌تر از آزادی بیرونی است، آنچه آزادگی نام دارد. این قسم از آزادی، رها کردن خویش از شر توهمات و وسواس‌های فکر و روان و دروغ‌های دل‌خوش‌کننده‌اش است، از جمله تنزل واقعیت به اراده مستقل انسانی. آزادگی، یا «رهایی نفس از توهّم، چیزی نیست جز توانایی عشق ورزیدن، یعنی توانایی دیدن. آن نوع از آزادی که از اهداف شایسته انسانی است

در خون‌های مردم بدون داشتن ولایت الهی مستقیم، با رأی خودش حکم می‌کند، غاصب و قاتل است و خون‌هایی که ریخته می‌شود بر عهده اوست و در قیامت از او بازخواست می‌شود.» [۴۱] این عصمت نباید فقط یک ادعا باشد، بلکه توسط خدا و در تجربه الهی، ایمانی و معنوی هر فردی تأیید می‌شود.

بر این اساس، علمای بی‌عملی که امروز غاصبانه بر سرزمین‌های مسلمان حاکم شده یا دست در دست حاکمان هستند، نه تنها عصمتی برای راهبری ندارند، بلکه اغلب بخشی از طاغوت‌اند. احمد الحسن حکومت را «حکم دادن درباره جان مردم» می‌داند، نه صرف ساختن خیابان و مدرسه و بیمارستان، و هر دولتی که پلیس و سیستم‌های امنیتی و لشکر و نیروهای برای مسائل خاص دارد (ابزارهای کشتن)، خواه در داخل خواه بیرون آن، یعنی با جان و خون مردم سروکار دارد. [۴۲] برای احمد الحسن انتخابات «یک روش در طریقه حکومت» است. رهبر جریان ایمانی صراحتاً در جملاتی به جایگاه دموکراسی به عنوان یک روش و ابزار برای انتخاب نمایندگان مردم اشاره می‌کند و می‌گوید: «در حکومتی که حاکم اصلی، خلیفه الهی باشد و او درباره مسائل مربوط به جان مردم حکم کند اشکالی نیست. بلکه اشکال در این است که با انتخابات، حاکم اصلی برگزیده شود، یعنی فردی که قرار است درباره خون‌های مردم حکم کند... پس خون‌ها، خون‌ها را فرامی‌خواند.» [۴۳] یعنی حاکم با ریختن یک خون، مجبور می‌شود خون‌های دیگری هم بریزد و خون با خون شسته می‌شود.

بدین ترتیب، مشروعیت رهبر باید از سوی خدا باشد. مشروعیتی که بر معصومیت معصوم صحه می‌گذارد. موضوعی که از مسیر تجربه ایمانی اشخاص و مبتنی بر نیت آنان برای کشف حقیقت می‌گذرد. به همین دلیل است که رهبر این جریان تأکید بسیاری بر اثبات خویش به عنوان وصی [۴۴] (وصیت‌شده در نص پیامبر و نه به عنوان شخص احمد الحسن) از طریق وحی خدا برای مردم دارد.

زیست سیاست [۴۵] با اتکای بر مفهوم نیت

با آغاز عصر روشنگری و قطع دستان کلیسا از حوزه عمومی، مفهوم اراده انسان اهمیت

چرخه از زمین به آسمان است که دلالت حقیقی مفهوم نیت و نحوه عملیاتی شدن آن را تبیین می کند و تسدید الهی نام دارد. بدین ترتیب، هر نظریه و فلسفه پردازی که بخواهد انسان و اخلاق انسانی را تنها در چهارچوب این جهان مادی تبیین کند، محکوم به نقص و شکست است، زیرا ناگزیر درگیر دوری باطل می شود. دلیل هم مشخص و دست کم قابل حدس زدن است: انسان موجودی مادی و غیرمادی، توأمان است.

در ادبیات مفهومی علوم اجتماعی و روان شناسی، مفهومی تحت عنوان الگو [۵۵] وجود دارد. او کسی است که یک مدل واقعی از رفتار مناسب است. در این معنا، الگو، در سیستم نظری احمد الحسن، امام معصوم است. او واسطه واقعی میان بنده (فرد) و خداست. و مدلی برای عمل اخلاقی است. البته انتظار می رفته که هریک از فرزندان آدم می بایست طریق خدا را بیامید، اما متأسفانه آنها از خدا روی گردانده و درحالی که خدا آنها را فرامی خواند، مشغول دنیا گشته و غافل می شوند. [۵۶] سؤالی منطقی به ذهن خطور خواهد کرد: چگونه می توان فردی را که به عنوان الگو معرفی می شود، شناخت؟

در پاسخ به این سؤال است که قانون شناخت فرد عامل -حجت الهی- مطرح می شود: علم، پرچم و وصیت. [۵۷] نکته جالبی درباره این شناخت وجود دارد، اینکه وی بیشتر قابل «کشف» است تا انتخاب. کشف، نیازمند اراده ای جست و جوگر برای رفع حجاب است، اما انتخاب، گزینشی است از میان آنچه موجود و مکشوف است. این فرایند مکاشفه، متکی بر «نیت» و اراده فرد برای کشف حقیقت و خوبی است که از طریق «ایمان» و عشق او به امر خیر و فضیلت کلید می خورد، شبیه به آنچه مرداک صورت بندی کرده است. گرچه این تنها آغاز یک سفر است. رهبر جریان یمانی در همه آثار و سخنانش بر این موضوع تأکید می کند که اگر صادقانه از خدا بخواهیم که راه را به ما نشان دهد، خدا خود به شکلی مستقیم بنده مؤمن را به حجت الهی می رساند: «اگر در طلب یقین و اطمینان هستی، توشه بگیر و به سوی خدای سبحان مهاجرت نما و از او مسئلت کن که تو را اجابت می کند. چقدر این توشه که همان اخلاص برای خدای

آزادی از توهم است، یعنی واقعی بینی ناشی از شفقت.» [۵۳]

با اینکه مرداک به مفهوم اراده پرداخته، اما نمی تواند به درستی نشان دهد که این اراده چطور می تواند به شکلی غیرمستقل و عاری از توهم فرد عمل کند! او می گوید «عشق ما به دیگران راهی است برای رهایی از این خود.» اما یک روان کاو می تواند این سؤال را از مرداک بپرسد که چه ضمانتی برای این رهایی وجود دارد؟ درحالی که بخش مهمی از اعمال ما مبتنی بر امیال ناخودآگاه انسانی است. گویی مرداک نیز انسان را برای انجام عمل اخلاقی به خودش و اراده اش برای عشق به دیگران واگذار می کند. او گرچه از نقد کانت آغاز می کند، اما نمی تواند از دایره مسائل فلسفه کانت فراتر رود، با این تفاوت که کانت دست کم راهی برای ایمان باز گذاشته است. [۵۴]

این در حالی است که در دستگاه فکری احمد الحسن ضمن اینکه می فهمیم پرسش از عامل بر عمل اولویت دارد و امام معصوم به عنوان مدل عامل اخلاقی مد نظر است، پاسخی قابل تأمل به این سؤال نیز وجود دارد. برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید بگوییم که مفهوم اراده در دستگاه فکری احمد الحسن، نیت است که البته اعم از اراده است، زیرا نیت گرچه از خود فرد آغاز می شود، اما در خودش تمام نمی شود، آن گونه که در نظر کانت و نیز مرداک دیده می شود. بلکه نیت تنها در یک منظومه مفهومی دیگر معنای اصلی اش را نشان می دهد؛ یعنی اخلاص، عمل و توفیق. منظومه ای مفهومی که در نسبتی هستی شناختی با حقیقتی عظیم تر از وجود انسان است. انسان نیت می کند که عمل اخلاقی را انجام دهد، این نیت تنها در صورتی به مقصود می رسد که خالصانه (تنها برای خدا) باشد، سپس در راستای آن عمل می کند (کنش معطوف به هدفی دارای ارزش یا آنچه می توان پراکسیس نامید). عمل خالصانه رو به آسمان دارد و چشم به نزول توفیق برای انجام عمل خالصانه بیشتری است. این فرضیه از طریق دیدن رؤیاهای صادقانه توسط خود فرد یا دیگران درباره او، توسم ها و مکاشفات، تأیید شده و اعتبار می یابد، آن هم نه تنها در یک فرد، بلکه در همه افراد این اجتماع. بدین ترتیب شهادتی بیرون از دایره توهمات شخص وجود دارد. این

رفت و برگشتی میان آگاهی الهی و تجربه فردی، به میزانی که فرد تلاش می کند نیت خود را برای «عمل» خالص کند، از سمت این آگاهی الهی «توفیق» می یابد و مجرای این تعامل دوطرفه و شناخت، عقل در معنایی وسیع تر است.

در راستای توضیح بیشتر این شیوه از زیستن، احمد الحسن از افراد می خواهد برای اثبات حقانیت رهبرشان از خداوند کمک بخواهند و خدا به طرق مختلف از جمله وحی، راه را به ایشان نشان خواهد داد، زیرا مردم عادی نیز می توانند از تجربه وحی برخوردار شوند. شیوه های مختلفی برای تجربه وحیانی وجود دارد، از جمله آنها، رؤیا و استخاره یا تجربه های «شگفتی» است. پس نوعی «خودآگاهی» ناشی از یک تجربه پدیدارشناسانه [۶۱] محرک پیروی از رهبری است که به طرز شگفت انگیز و از طریق وحی نسبت به آن آگاه شده است.

سازمان هرمی- شبکه ای مرتبط با آسمان عقل

همان طور که در مقدمه بیان شد، ساختار ارتباطی در این دعوت، یک ساختار هرمی- شبکه ای است. ورود به این دعوت که از مسیری کاملاً فردی (ایمان به خدا و نمایندگی او) آغاز می شود، تجربه ای پدیدارشناختی است. این تجربه در شبکه ای از تجربیات، روایت ها و قصه ها قرار دارد که همه آنها در عین ارتباطی افقی با هم، در یک ارتباط سلسله مراتبی با رهبر جریان، معصومان، اولیای برگزیده، بزرگان دعوت و مؤمنان دیگر ارزش و هویت می گیرد.

انصار در دو شکل مجازی و واقعی با هم در ارتباط هستند. این ارتباطات در شبکه های اجتماعی، بسیار پررنگ است. علاوه بر ارتباط افقی میان رهبر با همه و همه با هم در این شبکه، رابطه سلسله مراتبی نیز در این سازمان وجود دارد. رهبر به عنوان ولی معصوم، واجد مرتبتی بالاتر از نظر علمی نسبت به دیگران است. علمی که در تناسب با ایمان و اخلاص افراد به دست می آید. در این نظم سلسله مراتبی هر فردی جایگاهی دارد. اول، جایگاهی که فقط خداوند از آن آگاه است (براساس اخلاص) و دیگری جایگاه عینی که از سمت «مکتب» به افراد داده می شود. این جایگاه خدمتگزاری، مربوط است به سامان دهی ارتباط میان مؤمنان، پاسخ به سؤالات، حمایت از خانواده های انصار زندانی، سامان دادن به

سبحان است. بر قلوب طاهر سبک است و چه کوتاه است راه مهاجرت. راهی که به چیزی جز نیت نیاز ندارد.» [۵۸]

در این مدل، این حاکم نیست که طالب نشستن بر کرسی حکومت باشد، زیرا حاکمیت جز او متعلق به کسی نیست، بلکه این قلب مؤمن است که اول طالب هدایت است و آن را «اراده» می کند و سپس خدا آن را با «آگاهی الهی» به سمت نماینده اش هدایت می کند. این تجربه درونی از فرایند کشف رهبر، حاکی از این است که اصل اول در این مدل حکمرانی، حاکمیت خداست که اعتبارش را از نص صریح می گیرد؛ نصی که به شیوه های مختلف اعتبارش برای شخص، از طریق ارتباط با خدا اثبات می شود. در این مسیر، اسلام یک طریقت است که بیشتر جنبه روش شناختی دارد. [۵۹]

دعوت یمانی به عنوان یک گفتمان، مولد زیست-سیاستی اخلاقی است که آغازش معتبر دانستن تجربه ایمانی شخص است. در این مدل، سیاست از بنیادی ترین تجربه فردی آغاز می شود و پس از آنکه فرد طی یک فرایند «تأمل» در تجربه معنوی بر مشروعیت نمایندگی الهی صحه گذاشت، خودخواسته فرایند پیروی از فردی را که حجیتش بر او اثبات شده، آغاز می کند. به بیان دیگر، سیاست نه از بیرون، بلکه از درون فرد متولد می شود. ضمن اینکه سیاست، محصول فرعی ایمان به حجت خداست. ایمانی که منجر می شود تا فرد (بنده) اراده خویش را به دیگری تفویض کند. و سیاست جز در نسبت با نیروهای غیرمؤمنی که خواستار غصب حاکمیت خداوند هستند شکل نمی گیرد. به بیان دیگر برخلاف غاصبان، هدف اصلی حجت خداوند سیاست نیست، بلکه زیستنی انسان گونه بر زمین است، اما در دفاع از حاکمیت خداوند سیاست نیز شکل می گیرد. پس این تجربه اخلاقی-معنوی است که به سیاست ورود می کند و نه برعکس. این پیروی کاملاً خودخواسته، یک فرایند پویای دائماً بازاندیشانه است که از طریق اضافه شدن «شناخت قلبی» [۶۰] به شناخت استدلالی جان می گیرد و هدفش ارتقا و پیشرفت در سلسله مراتب هرم حاکمیت الهی است. زیرا در این دعوت، جایگاه مادی انسان از جایگاه معنوی او جدا نیست و هر فرد می تواند به رسولی برای تحقق امر الهی در زمین تبدیل شود. در فرایندی

آنچه از سر اخلاص باشد و اخلاص هم در معرض خطر عظیمی قرار دارد تا اینکه انسان ببیند که عاقبتش چه می شود.» [۶۵]

چرا در موضوع حاکمیت خدا باید از یک پارادایم جدید حکمرانی سخن گفت؟

هاچین (۲۰۱۲) در آغاز کتابش [۶۶] تعریفی ساده از «رهبری مؤثر» ارائه می کند. رهبری مؤثر در چشم انداز رسیدن به یک هدف و ملزومات رسیدن به آن قرار دارد. ما باید چیزی را زندگی کنیم که به آن باور داریم. اگر رهبر این باور را مجسم و نیز تمرین عملی نکند، استانداردها مطرح نخواهند شد و مردم آن باورها را به نفع باورهای دیگری رها خواهند کرد. بر این اساس، جهان بینی در تعریف پارادایم مهم است. هاچین مبتنی بر نظر رایت به چهار عنصر مهم جهان بینی اشاره کرده است: داستانها، پرسش های بنیادی، نمادها و در نهایت پراکسیس. [۶۷]

این چهار مؤلفه در جریان دعوت یمانی به شکل زیر هستند:

الف) قصه ها:

والتر بنیامین [۶۸] (۱۹۸۱)، فیلسوف بزرگ آلمانی دوران نازی، قصه را فرمی برای انتقال تجربیات اخلاقی می دانست، اما به تعبیر او تجربه اخلاقی بشر به دست صاحبان قدرت نقض شد، و جانشین شدن رمان (فرم داستانی مدرن) به جای قصه نمود آن در ادبیات بود. اما قصه ها در دعوت یمانی جایگاه مهمی دارد. به واسطه این قصه ها و درهم آمیختگی زمان-مکانی، حکمت های دور بار دیگر در جمع انصار (انصار یعنی کسانی که یاری دهنده حجت خداوند برای برقراری حاکمیت الله هستند)، دهان به دهان می گردد. جهت گیری قصه ها به سمت «علائق عملی» است؛ و پند اخلاقی درون قصه، موضوعی است که هریک از مؤمنان تلاش می کند آن را نه تنها در قصه های تاریخی، بلکه در داستان زندگی سایر مؤمنان و خودش دریابد. اگر با بنیامین پیش برویم و بپذیریم که تنها فردی طالب مشورت است که نخست قادر به بازگو کردن قصه اش (حال و روزش) باشد، و نیز حکمت را همان مشورتی بدانیم که در تاروپود زندگی واقعی بافته شده است، همان حکمتی که به واسطه سازوکارهای عصر سکولار، روایت

مصارف خمس مؤمنان و تشکیل گروه هایی برای دعوت. اغلب وظایف در این سیستم خدماتی به شکل داوطلبانه انجام می شود، زیرا تلاش همه افراد کمک به گسترش دعوت در راستای یک خیر جمعی است. ویژگی این سلسله مراتب، به خصوص در بعد معنوی اش پویایی آن است. ارتقای معنوی در این سیستم برحسب عمل فرد و نیت اوست و به کسی تضمینی برای حفظ جایگاهش در این ساختار داده نشده است.

مفهوم اصلی در مناسبات ارتباطی این سازمان دعوتی را می توان «اجتماع قلوب» دانست. این مفهوم پیچیده، از یک سو در عاملیت فردی و از سوی دیگر در پراکسیس جمعی ریشه دارد. اجتماع قلوب با تعریف جدیدی از عقل و وجه روحانی آن معنا می یابد. اجتماع قلوب را می توان یک وضعیت روحانی-روانی-اجتماعی دانست که به معنای یکی شدن قلب های افراد در قالب یکی شدن با عقل الهی است. این مسیر در عالم ماده نیز موجب اتحاد می شود. اگر تعریف ما از کار خوب و بد یکی شود و عقل ها به واسطه عمل کردن منطبق بر این تعاریف کامل تر شود، تضاد و به تبع آن نابرابری نیز کاهش می یابد. اگر وحدت نفوس را کامل ترین و بالاترین موضع عقلانی بدانیم، در همه عوالم اختلاف وجود دارد مگر در آسمان هفتم یا آسمان کلی عقل. [۶۲] تنها در این عالم است که اختلافی نیست و همه ارواح و انفاس وحدت می یابند. بر همین اساس، اجتماع قلوب به معنای پیمودن مسیر برای رسیدن به آسمان عقل از طریق مجهز شدن به سربازان عقل و خالی شدن از سربازان جهل است. منظور از این سربازان، اشاره به حدیثی از امام صادق، ششمین امام شیعیان است که در قالب قصه آفرینش نور (عقل) و ظلمت (جهل) و گناه نخستین (عجب و خودمحوری)، به ذکر ۷۵ سرباز عقل و ضد آن یعنی جهل اشاره کرده است. [۶۳] این تجهیز متکی بر اخلاقی عملی است، مبتنی بر آموزه: «اعملوا، اعملوا، اعملوا» [۶۴] هدف اصلی، آن است که مؤمنان از طریق عمل عقلانی و پرهیز از اعمال جاهلانه، به وحدتی اخلاقی و عملی هم در زمین و هم در آسمان دست یابند، چرا که «دنیا سراسر جهل است، مگر جایگاه های علم و علم همگی حجت [علیه انسان] است، مگر آنچه به آن عمل شود و عمل تماماً «ریا» است، مگر

تاریخی بر نقش‌های الوهی برای رستگاری بشر، از زیر بار تبیین اثبات‌پذیر و استدلالی وقایع تاریخی شانه خالی می‌کردند، رهبر این جریان هر دو وظیفه را بر عهده گرفته است. از این رو، قصه و روایت مسیری برای هویت‌بخشی به این دعوت و مؤمنانش، ترسیم جهان‌بینی مورد تأیید در ساختمان دعوت و نیز به اشتراک گذاشتن تجربه‌هاست. این هویت‌ها بیش از آنکه مبتنی بر تفرد شخصی باشد در یکی شدن با هویت جمعی (انصار خدا) است.

پرسش‌های بنیادی

به بیان هاجین، در قصه‌ها پاسخ پرسش‌های بنیادی ترسیم می‌شود. جایی که اعضای گروه به تازه‌واردان درباره این پرسش‌ها پاسخ می‌دهند که چه کسانی هستند، مسئله چیست و راه حل کدام است. پاسخ به این سوالات که از جهان‌بینی سرچشمه می‌گیرد خود را در عملکردها نشان می‌دهد.

انصار از گروه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، تحصیلی و دینی مختلف با مسائل مشترک و متفاوت هستند، اما به نظر می‌رسد هویت انصاری پررنگ‌ترین یا دست‌کم یکی از پررنگ‌ترین ابعاد هویتشان به شمار می‌رود و تلاش می‌کنند مسائل را بر اساس آموزه‌های این دعوت حل کنند. آنان خود را در مرحله حساسی از تاریخ متصورند که نقش مهمی در ساختن آینده خواهند داشت. به زعم آنان مسئله اصلی بشر امروز دور شدن از خداست و راه حلش همانا بازگشت به سوی او از مجرای حجت خدا و عمل عقلانی [۷۰] است. چنان‌که گفتیم مفهوم «اجتماع قلوب» برای آنان بسیار مهم است، زیرا شرط اساسی برای موفقیت و تمکین آن است که انصار بتوانند به هم نزدیک شوند.

ویژگی متفاوت انصار با بقیه گروه‌ها در این است که برخلاف بقیه مسلمانان، چه شیعه چه سنی تنها گروهی هستند که طبق وصیت پیامبر به دوازده مهدی، پس از دوازده امام اعتقاد دارند و نیز احمد الحسن را وصی و فرستاده امام مهدی می‌دانند. موضوعی که هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی متفاوتی را ایجاد کرده است و در بخش‌های قبل بیان شد و با ترسیم یک هستی‌شناسی جدید به پرسش‌های معرفتی پاسخ‌هایی جدید می‌دهد.

را از دایره کلام زنده (نقل شفاهی) به درون متن نوشتاری رانده، می‌توان گفت اجتماعات انصار ویژگی‌هایی از فرایند قصه‌گویی را در خود دارد یا دست‌کم همسو با احیای آن است. ارتباطات کلامی و شفاهی، جایگاه مهمی در مراودات آنان دارد. ضمن بیان تجربیات، تلاش می‌شود که این تجربه شفاهی با آن معیار نهایی، یعنی حکمت نهفته در آموزه‌های یمانی سنجیده شود. به بیان ساده، این اجتماعات جایی است برای بیان تجربه به منظور رسیدن به حکمت و نزدیک شدن به سربازان عقل و دوری از سربازان جهل. قصه از یک سو داستان مبارزه میان خیر و شر، عقل و جهل، نور و ظلمت است و از سوی دیگر با خصوصی کردن امر عمومی و عمومی کردن امر خصوصی این اخلاقیات را در زندگی واقعی به جریان می‌اندازند. «جمع انصار» به دلایل مختلف اعم از نماز جمعه، کتاب خوانی، دیدار، گفت‌وگو درباره موضوعات روز، مطلع شدن از آخرین سخنان احمد الحسن و کمک به یکدیگر تشکیل می‌شود و محملی مهم برای بیان تجربیات است که از مهم‌ترین آنها داستان ایمان و تجربه‌های تبلیغی است. گرچه در حال حاضر، به دلیل برخی از مسائل از بیان رؤیا و مکاشفه در جمع انصار جلوگیری می‌شود، اما این داستان‌ها و تجربه‌ها همچنان دهان‌به‌دهان روایت می‌شوند.

برای مثال، داستان ایمان در زندگی فرد، قصه جدیدی است که در عین حال که شخصیتی متفاوت از بقیه قصه‌ها دارد، اما در همنشینی با قصه دیگران به بخشی از هویت جمع تبدیل می‌شود. علاوه بر تجربیات شخصی، روایت قصه‌ها و روایت‌های دینی و اسطوره‌ای نیز جایگاه مهمی دارد، زیرا بخش مهمی از دعوت یمانی مبتنی بر ارجاع به متون داستانی و اسطوره‌ای است.

بیان قصه‌ها هم جنبه روایی دارد (تاریخ‌نگاری مد نظر بنیامین یا گویندگی تاریخ) و هم جنبه تبیینی (نویسندگی تاریخ که کار مورخ است). زیرا رهبر این جریان با ارائه تفاسیری جدید از وقایع آشنای تاریخی دلالت «اصلی» و حقیقی آنها را نیز تبیین کرده است. زیرا قصه‌گوی جدید (احمد الحسن) علم و حکمتی از سوی خدا و امام مهدی برای بیان معنای نهفته متون تاریخی و دینی دارد. [۶۹] اگر راویان تاریخ با استوار کردن حکایات

نتیجه شرایط استقلال جمعی هستند. در حالی که اجتماع به ویژگی‌های جهان اشاره می‌کند که باید در شرایط خودمختار پرورش یابند، تضاد به مایادآوری می‌کند که در مدرنیته/استعمار چنین جهان‌هایی در تقابل با نیروهای مولد اشغال ساخته می‌شوند. این دو بعد ایجابی و سلبی، در کنار عاملیت و ساختار به شکل منسجمی در مفهوم اجتماع قلوب و تمدن الهی خود را عیان می‌کند. نظم اجتماعی و تمدنی از درون اعمال نیت‌مند فردی، در نه گفتن به استبداد و استثمار و آری گفتن به سنت الهی است که رو به تکامل است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، سعی کردم نشان دهم که احمد الحسن را می‌توان رهبر یک پارادایم جدید حاکمیتی به شمار آورد. او که خود را منجی موعود در ادیان معرفی کرده است، این دعوت را راهی برای رهایی از صورت‌های مختلف استعمار، اعم از داخلی و خارجی می‌داند که می‌تواند نه تنها مسلمانان، بلکه همه مردم تحت استعمار را به رهایی برساند. مسیر پیروی از این رهبر نیز با سایر جریان‌های رهبری متفاوت است، زیرا رهبر توسط مردم انتخاب نمی‌شود، بلکه در مسیر عشق به خیر و نیکی و حقیقت، از مسیر استدلال علمی، پاسخ‌های جدید به مناقشات قدیمی دینی و نیز راه‌های کمتر شناخته شده‌ای، مانند رؤیاهای کشف می‌شود. بر اساس مشاهدات و مصاحبه‌ها، این مسیر شامل تجربیات شگفت‌انگیزی برای مردم است که آنها را به احمد الحسن و حقانیت او به باور می‌رساند. ایمان به گفته پیروانش، تغییرات اساسی در باورها، جهان‌بینی و سبک زندگی آنها ایجاد کرده است. سازمان رهبری این جنبش بر اساس روابطی شکل می‌گیرد که حول مفهوم اجتماع قلوب سازمان یافته است. مفهومی که هم مبتنی بر تعریف امامیه اولیه از عقل است و هم بر اهمیت اخلاق عملی به عنوان پراکسیس تأکید دارد. از طریق اتحاد قلوب، یعنی یکی شدن عقول اخلاقی است که رهایی از استعمار مستبدان و علمای بی‌عمل حاصل می‌شود. این پراکسیس هم وجهی ایجابی و هم سلبی دارد. به نظر می‌رسد دعوت یمانی، شررا از دل زندگی دور می‌کند و همه مردم جهان را دعوت می‌کند که قلب خود را به روی تجربیات شگفت‌انگیز و خیر باز نگه دارند.

نمادها

نمادها نشانگر مرزها، اعتماد و هویت اعضای درون گروه هستند (هاچین: ۲۰۱۲، ۱۵۱). این نمادها یادآوری بصری برای جهان‌بینی‌اند. در واقع، داستان گروه همراه با پاسخ به پرسش‌های بنیادی، در کنار هم به زبان نمادها ترجمه می‌شوند. پرچم البیعة لله نمادی مهم است برای دعوت به حاکمیت خدا. این نماد چکیده هستی‌شناسی حکمرانی این دعوت است. ایمان به حاکمیتی که نیازمند معرفتی جدید نسبت به عقل و سازوکارهای آن در زندگی عینی است و با روش‌هایی تازه شناخته می‌شود. استفاده از صلیب نیز در میان انصار برخلاف بسیاری دیگر از مسمانان وجود دارد. از دیگر نمادها، شهر نجف به عنوان سرزمین مقدس به جای بیت المقدس است که پس از پایان سرگردانی، مسلمانان به آن وعده داده شده‌اند. [۷۱]

پراکسیس [۷۲]

پراکسیس به عنوان فرایند ترجمه ارزش‌ها و رویکردهای نظری به عمل (هاچین: ۲۰۱۲، ۱۵۱) در این عبارت از احمد الحسن متجلی است: «اعملوا، اعمالوا، اعملوا حتی ينقطع النفس» «شما ای مؤمنان، پس از آنکه حق را شناختید به شما می‌گویم: عمل کنید و عمل کنید و عمل کنید تا زمانی که نفس قطع شود، چراکه نجات شما فقط در عمل کردن است.» [۷۳] و مهم‌ترین عمل دعوت به حق و سخن گفتن از فرستاده خداست.

ویژگی مهم این پراکسیس دو جنبه توأمان مثبت و منفی آن است. لهود (۲۰۲۱)، متأثر از اسکوبار و لاکلاو و موفه، این دو وجه توأمان را اجماع و تضاد نامیده است. [۷۴] در سازمان یمانی از یک سو به نفی نظم سیاسی و تفاسیر دینی موجود (طاغوت فرعون و سامری) و از سوی دیگر اثبات حاکمیت خداوند به عنوان بدیل آن دعوت می‌شود. [۷۵] تضاد و اجماع باید متقابلاً سازنده نظم اجتماعی باشند. از نظر سیاسی، هم‌زمانی اجتماع و تضاد، باعث می‌شود که به خودمختاری به عنوان یک پراکسیس پیچیده نزدیک شویم، عملی که خلق، مثبت بودن، بازسازی و زایش و همچنین نفی، ساختارشکنی و مخالفت را در بر می‌گیرد. [۷۶] به عبارت دیگر، هم اجتماع و هم تضاد، اجزای سازنده و در

منابع

[۱] این کلامی از امام رضا (ع) است در: کلینی، اصول کافی (۱۳۷۰). ترجمه و شرح فارسی محمد باقر کمره‌ای، ج ۵، ص ۵۶.

[۲] نگاهی بیندازید به اعتراضات این کشورها پیش و پس از دوران کرونا.

[۳] برای مثال، طبق آمار ایپسوس (Ipsos) فقط نه درصد از مردم بریتانیا می‌گویند که به سیاستمداران برای گرفتن حقیقت اعتماد دارند که به نسبت دوازده درصد در سال ۲۰۲۲ کاهش یافته است. اگرچه اعتماد به سیاستمداران معمولاً پایین است، اما امتیاز امسال برای سیاستمداران کمترین نرخ از اولین موج نظرسنجی در سال ۱۹۸۳ است. گذشته از سال ۲۰۲۲، پایین‌ترین سطح قبلی امتیاز سیزده درصد بود که در سال ۲۰۰۹ در پی رسوایی‌های مالی رخ داد. فقط سه درصد از ساکنان لندن و دو درصد از افراد بیست و پنج تا سی و چهار ساله سیاستمداران را راست‌گو می‌دانند. پنج حرفه‌ای که کمترین اعتماد را دارند: سیاستمداران، وزرای دولت، مدیران تبلیغات، روزنامه‌نگاران و کارگزاران املاک. در حال حاضر، کمتر از دو نفر از هر ده آمریکایی می‌گویند که به دولت واشنگتن برای انجام آنچه هست اعتماد دارند:



نمودارهای کاهش نرخ اعتماد عمومی به سیاستمداران در سراسر جهان را می‌توانید در سایت زیر مشاهده کنید:



[۴] چهار مؤسسه پیش‌رو صلح در آلمان در گزارش تحقیقی سالانه خود اعلام کردند وخامت جنگ‌ها، فقر، تغییرات اقلیمی، تشدید تنش‌های هسته‌ای، فرسایش پیمان‌های چندجانبه و از دست رفتن اعتبار نهادهای بین‌المللی جهان را وارد وضعیتی «بدون قطب‌نما» کرده است. این مؤسسه‌ها طرحی را برای کاهش درگیری‌ها و شکستن چرخه خشونت ارائه کرده‌اند.



[۶] می‌توان گفت ایدئولوژی به مجموعه‌ای از باورها و ایده‌ها گفته می‌شود که به عنوان مرجع توجیه اعمال، رفتار و انتظارات افراد عمل می‌کند. مراجعه به سایت:

rb.gy/iurb15

Couldry, Nick, and Ulises A Mejias. The Costs [V] of Connection: How Data Is Colonizing Human Life and Appropriating It for Capitalism. Stanford: Stanford University Press. ۲۰۱۹.

[۸]



[۹]



[۱۰] افلاطون (دومین فیلسوف از فیلسوفان بزرگ سه‌گانه یونانی) دموکراسی را حاکمیت مردم نادان تلقی می‌کرد و باور داشت که در دموکراسی مردم فاقد اعتدال و عدالت و دارای هوس، جمع‌شده و صاحب‌نظر می‌شوند. همچنین او باور داشت که اعدام سقراط حاصل حکومت دموکراسی است. انتقاد افلاطون این بود: شما هنگامی که بیمارید، عده‌ای را جمع نمی‌کنید تا بیماری شما را تشخیص دهند، بلکه نزد پزشک می‌روید؛ بر این اساس، چرا باید هنگام حکومت کردن به نظر اکثریت توجه کنیم؟ چنین می‌توان از نظریه افلاطون استنتاج کرد که او باور داشته باید حکومت را به دست واجدان شرایط حاکمیت سپرد و نه نظر اکثریت. بر این اساس، او قانون‌گذاری و حاکمیت را حق فیلسوفان می‌دانسته که باور داشته به حقایق عقلانی آگاهند. منابع: دموکراسی اثر آنتونی آربلاستر، درباره دموکراسی - نوشته شهریار زرشناس.

[۱۱] مرداک، آیریس (۱۴۰۰). سیطره خیر، ترجمه شیرین طالقانی، تهران، نشر شور.

[۱۲] چرج زیمل فیلسوف یهودی آلمانی در مقاله فلسفه پول به این موضوع پرداخته است.

[۱۳] عقل‌ابزاری با هدفی خاص و به دنبال سود و فایده یک عمل است و معیارهایی چون کارایی و سودبخشی مادی را موردنظر قرار می‌دهد. عقل‌ابزاری، عقلی کاسب‌کارانه، حساب‌گرانه و فایده‌طلب است و به دنبال خروجی‌های محسوس و عینی است.

[۱۴] جامعه‌شناس شهیر آلمانی.

[۱۵] ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ص ۱۵۶.

[۱۶] برای مطالعه درباره بحران دموکراسی رجوع کنید به:



برای مطالعه درباره دموکراسی‌ها مراجعه کنید به:



Fukuyama Francis. The Origins of Political [IV] Order: From Prehuman Times to the French Revolution 1st ed. New York: Farrar Straus and Giroux. ۲۰۱۱.

[۱۸] مراجعه کنید به:

The Transparency of [۱۹] Baudrillard, Jean (۱۹۹۳). Evil

[۲۰] Islam and Democracy



[۲۱] طبق تعریف ارائه شده از پارادایم، یعنی ظهور فرایندهایی که نه تنها پاسخ‌هایی جدید به مسائل حل نشده دارد، بلکه در روند این پاسخ‌گویی نگاه افراد و جهان‌بینی آنان را به واقعیت‌ها تغییر می‌دهد (هاچین: ۲۰۱۲)، و مکانیزم‌های عملی و اجرایی متفاوتی برای سازمان رهبری و نیز حل مسائل دارد. از مهم‌ترین این آموزه‌ها، آن است که عقلانیت مدرن و ابزارهای حکمرانی آن از جمله دموکراسی، در حل مسائل انسانی و امانده است.

[۲۲]



[۲۳] اشتراک یا توافق بالفعل یا بالقوه اذهان مختلف درباره چیزی، پذیرفتن فهمی مشترک در اذهان مختلف بدون گفت‌وگوی مستقیم.



[۲۴] برای مطالعه کالایی شدن به منبع زیر مراجعه کنید:



[۲۵] احمد الحسن: ۱۳۹۴، سرگردانی یا مسیر به سوی خدا، ص ۱۰.



[۲۶] احمد الحسن، ۱۳۷۹، گوساله، ج ۱، ص ۱۸.
[۲۷] احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه، ج ۳، پرسش ۲۴۲.

[۲۸] احمد الحسن (۱۳۹۵). گوساله، ج ۱.

[۲۹] احمد الحسن، گوساله، ج ۱، ص ۱۷.

[۳۰] همان.

[۳۱] همان: ۱۸.

[۳۲] برای مثال، کشور عربستان که در ظاهر در مسیر پیشرفت گام برداشته از نابرابری بسیار بالا در توزیع ثروت ملی در رنج است. هریک از اعضای خاندان سلطنتی سهم‌های عجیبی از فروش نفت دارند. پیش از این، به نقل از یک شاهزاده سعودی در سفارت آمریکا فاش شده بود که درآمد فروش یک میلیون بشکه نفت روزانه از حدود هشت میلیون بشکه نفت عربستان فقط به پنج یا شش شاهزاده سعودی می‌رسد.



[۳۳] احمد الحسن: ۱۳۹۵، ۲۹.

[۳۴] همان، ۳۰.

[۳۵] (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) (حدید، ۵).

[۳۶] Bar, Shmuel. Islamic Leadership Paradigms. ۱۲th Herzliya Conference: The Presented at The ۲۰۱۲, balance of israel's national security. January



pdf.islamicleadership۲۰۱۲

[۳۷] نیکفر، محمدرضا (۲۰۱۲). طرح یک نظریه بومی درباره سکولاریزاسیون (ص ۷ تا ۱۱).



[۳۸] همان.

[۳۹] احمد الحسن، در محضر عبد صالح، ج ۲، ص ۳۴.

[۴۰] امام سجاد (ع) فرمودند: «الامام منا لایکون الا معصوما ولیست العصمة فی ظاهر الخلقة فیعرف بها فلذلك لا یتکون الا منصوصا. فقیل یا ابن رسول الله فما معنی المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل الله وحبل الله هو القرآن لا یفترقان الی یوم القيامة والامام یتهدی الی القرآن و القرآن یتهدی الی الامام و ذلك قول الله عزوجل «ان هذا القرآن یتهدی للتی هی اقوم» (۷) «امام از ما، حتما معصوم است و عصمت چیزی نیست که در ظاهر خلقت معلوم باشد تا با خلقت شناخته شود. به این جهت، امام را جز از راه نص نمی‌توان تعیین کرد. سؤال شد: ای فرزند رسول خدا! پس معنای معصوم چیست؟ فرمود: معصوم کسی است که به ریسمان الهی تمسک جوید و ریسمان الهی قرآن است. [امام و قرآن] تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند. امام [مردم را] به قرآن و قرآن به امام هدایت می‌کند و [شاهدش] این سخن خداوند است: «این قرآن [مردم را] به راهی که پایدارتر است هدایت می‌کند.» (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۹۴).

[۴۱] احمد الحسن: ۲۰۱۶، رادیو المنقذ در دیترویت.

[۴۲] همان: ۶.

[۴۳] همان: ۷-۶.

[۴۴] علی بن الحسین (ع) قال: «الامام منا لا یتکون الا معصوما ولیست العصمة فی ظاهر الخلقة فیعرف بها فلذلك لا یتکون الا منصوصا.» امام علی بن الحسین (ع) فرمود: «امامی از ما نخواهد بود مگر معصوم باشد و عصمت در ظاهر خلقت نیست که با آن شناخته شود پس آن نخواهد بود، مگر به او نص یا وصیت شده باشد.» معانی الاخبار، ص ۱۳۲؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴.
[۴۵] زیست‌سیاست مفهومی از میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی و نیز نام کتابی از اوست. زیست‌سیاست فرایند یکسان‌سازی انسان‌ها به واسطه ترسیم الگوی استاندارد رفتار زیستی است.

[۴۶] کانت، امانوئل، ترجمه یدالله موقن، «در پاسخ



[۶] امیرمعزی، محمد علی، ۱۳۹۶، راهنمای ربانی در تشیع نخستین: سرچشمه های عرفانی در اسلام، ترجمه نورالدین الله دینی، تهران، نامک.

[۶۱] پدیدارشناسی معادل واژه فنومنولوژی (Phenomenology) فلسفه مطالعه ساختار تجربه یا آگاهی است.

[۶۲] احمد الحسن (۱۳۹۵). جهاد درب بهشت است.

[۶۳] همان.

[۶۴] احمد الحسن (۱۳۸۵). خطبه حج.

[۶۵] احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه، ج ۵، سؤال ۴۹۳.

Hutchin, Ted. The Right Choice : Using Theory of [۶۶] Constraints for Effective Leadership. Taylor & Francis Group.



[۶۷] همان.

[۶۸] بنیامین، والتر (۱۳۷۵). قصه گو: تأملی در آثار نیکلای لسکوف، ترجمه مراد فرهادپور، ارغنون شماره ۹ و ۱۰.

[۶۹] برای مثال، داستان موسی و سفرش به مجمع البحرین، داستان گیلگمش، داستان یوسف، داستان نوح و بسیاری داستان های دیگر همه با تفاسیری جدید از سوی سید احمد الحسن با تفاسیری جدید مطرح شده که در قالب آنها پاسخ بسیاری از سؤالات بی جواب را می توان دید.

[۷۰] عقلانی در اینجا با عقل مدرن غربی و عقل ابزاری متفاوت است. مراجعه کنید به کتاب امیرمعزی، محمد علی، ۱۳۹۶، راهنمای ربانی در تشیع نخستین: سرچشمه های عرفانی در اسلام، ترجمه نورالدین الله دینی، تهران، نامک.

[۷۱] احمد الحسن (۱۳۹۱)، سیزدهمین حواری، گردآوری دکتر توفیق مغربی؛ متشابها، سؤال ۹۴.

[۷۲]



[۷۳] احمد الحسن، ۱۳۸۵، خطبه حج.

Lehuedé, Sebastián. "Governing Data in [۷۴] Modernity/Coloniality: Astronomy Data in the Atacama

Desert and the Struggle for Collective Autonomy".

PhD diss. Department of Media and Communications of the London School of Economics

, for the degree of Doctor of Philosophy, London. July



-Lehuedé-Governing-data-modernity
coloniality-astronomy.pdf

[۷۵] سید احمد الحسن (۱۳۹۵) گوساله.

Dinerstein, A. C. The Politics of Autonomy in Latin [۷۶]

1.: P. ۲۰۱۵. America: The Art of Organising Hope. Palgrave

به پرسش: روشننگری چیست؟» [۴۷]



The Sovereignty of Good. (۱۹۸۹) Murdoch Iris [۴۸]
London and New York: Routledge

۵۹: Ibid. p [۴۹]

[۵۰] همان: ۴۷.

[۵۱] همان: ۸۳.

[۵۲] همان: ۲۵۰.

[۵۳] همان: ۶۶-۶۷.

[۵۴] کانت در ابتدای کتاب نقد عقل محض می گوید: «بنابر این دریافتم که لازم است دانش را محدود کنم تا جایی برای ایمان باز شود». فلسفه کانت از نظر تاریخی معمولاً به عنوان یک عقب نشینی از دین و همچنین بخشی از سکولاریزاسیون فرهنگ مدرن تحت تأثیر عقل، روشننگری تلقی می شود که در آن با تأکید بر مفهوم خودمختاری، تمامی اخلاق به عقل انسانی واگذار می شود. اما این برداشت درستی از کانت نیست. کانت به خدایی می رسد که دارای صفات قانون گذار مقدس، خیرخواه و قاضی عادل است و سپس به بررسی این سه جنبه در رابطه با انسان می پردازد. آلن وود می گوید (به معنای واقعی کلمه، مفهوم خدا باید مفهوم یک موجود فوق العاده عالی باشد و برای اهداف ایمان اخلاقی، موجودی دارای کمال اخلاقی). کانت عقیده دارد که خدا برترین خیر است و برترین خیر، خیری است که سعادت و فضیلت را به طور کامل داراست، اراده او مقدس است. همچنین خدا موجود عقلانی نامتناهی است که علم و قدرتی نامتناهی دارد. اگر او امر عقلی ما که موجودات عقلانی متناهی هستیم، واجب الاتباع است، برای خدا نیز که موجود عقلانی نامتناهی است، او امر او از عقل نامتناهی برخاسته و در نتیجه واجب الاتباع است. این امر چون از عقل ما برخاسته با خودمختاری ما منافاتی ندارد. به تعبیر دیگر کانت درباره خدا می گوید چون تصور او از عقل خود ما نشئت گرفته، منافاتی با خودمختاری ندارد. (آلن وود: کانت، ۲۰۰۴). لازم به ذکر است که رساله دکتری کانت با موضوع صورت و اصول جهان محسوس و مفهوم، با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می شود (با رسم الخط عربی). موضوعی که نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت.

[۵۵]



[۵۶] احمد الحسن (۲۰۱۶). عقاید اسلام، ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی، ص ۱۳.

[۵۷] احمد الحسن، خطبه ۵ محرم ۱۴۳۲. قانون شناخت فرستادگان الهی در روایات شیعه و قرآن.

[۵۸] احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه، ج ۶، سؤال ۵۸۴.

[۵۹] احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه، ج ۲، سؤال ۱۱۱؛ احمد الحسن، متشابها، ج ۳، سؤال ۱۰۵.

گفت و گوی داستانی دربارهٔ دعوت فرستادهٔ عیسای مسیح

قسمت
پنجم

چرا فرستادهٔ عیسی یک مسلمان عراقی است؟

به قلم: متیاس

نیست!« این را گفت و خندید. الیاس که گویی حرف تازه‌ای برای گفتن پیدا کرده است، تصمیم گرفت به وهب پیام دهد. او برای وهب نوشت: «سلام آقای وهب! پاسخت دربارهٔ کلیسا و کشیش‌ها را خواندم. تو شاید از مباحثه با آنها و ردیه‌هایشان بر دلایلت می‌ترسی و به همین دلیل مرا از رفتن نزد آنها منع می‌کنی. اما من به علم و آگاهی آنها شک ندارم و حتماً هرگاه نیاز به مشورت داشته باشم، نزدشان می‌روم. همچنین بابت کتابی که فرستادی، ممنونم. اگر فرصت کنم آن را می‌خوانم. اما اکنون سؤال دیگری دارم. چرا عیسی فرستادهٔ خود را از اهل عراق انتخاب می‌کند؟ چرا یک عرب مسلمان؟ من انتظار داشتم لااقل اگر عیسی فرستاده‌ای هم داشته باشد، مانند خودش از فلسطین، یا یک مسیحی باشد؟ می‌دانی وهب، قصد اذیت کردن را ندارم، اما خب همه چیز باطل بودن ادعایتان را فریاد می‌زند. به قول کشیش استیفان با چه جرئتی این ادعا شروع شد و ادامه پیدا کرد؟!»

او پس از نوشتن این پیام، نام احمد الحسن را در اینترنت جست‌وجو کرد تا دربارهٔ وی بیشتر بداند. او صفحات مختلفی را بررسی کرد، مخالفان و موافقان بسیاری دربارهٔ وی نوشته بودند. نکته‌ای که برایش جالب بود، تکرار شبهاتی بود که از سوی مخالفین بیان شده بود؛ گویی تنها اسامی آن صفحات با یکدیگر تفاوت داشت، اما

آن روز برای الیاس روز پرمشغله‌ای بود. کارهای عقب افتادهٔ بسیاری داشت که باید همهٔ آنها را تا پایان ساعت اداری آن روز به نتیجه می‌رساند. او به شدت مشغول بود و فرصت فکر کردن به هیچ موضوعی را نداشت. چند ساعت بی‌وقفه کار کرد و سرانجام موفق شد کارهایش را به نتیجهٔ دل‌خواه برساند. او هنگامی که عازم منزل بود، با خودش گفت: «چه روز خوبی بود امروز! اصلاً به وهب و سخنانش فکر نکردم. باید برای خودم برنامه‌های مختلفی بریزم تا ذهنم از این اخبار دور شود و به تدریج فراموششان کنم.» الیاس در حالی وارد منزل شد که همسرش را مشغول کار با گوشی همراهش دید، ساره آن قدر سرگرم بود که متوجهٔ حضور الیاس نشد. الیاس با لبخند سلام کرد و گفت: «سلام ساره جان! خیلی دوست دارم بدانم چه چیزی آن قدر توجهت را جلب کرده که متوجهٔ آمدن من نشدی.» ساره به خود آمد و خندید و سلام کرد و جواب داد: «راستش مشغول خواندن کتابی هستم که وهب برایت فرستاده است، همین چند دقیقه پیش خواندنش را شروع کردم.» الیاس گفت: «می‌دانم که عاقلی و تحت تأثیر کتاب قرار نمی‌گیری.» همسرش با خنده گفت: «معلوم است که تحت تأثیر قرار نمی‌گیرم. الیاس می‌دانستی احمد الحسن عراقی است؟ واقعاً چرا یک عراقی باید ادعا کند فرستادهٔ عیسا است؟ خنده دار است! عیسی اگر فرستاده‌ای هم داشته باشد، یقین دارم عراقی

سپس پاسخ وهب را باز کرد. او برایش نوشته بود:

«دوست من، نمی دانی چقدر از پیام هایت خوشحال می شوم، سپاسگزارم. الیاس جان گویی سخن مرا درباره بزرگان کلیسا اشتباه متوجه شدی. من تو را از رفتن نزد آنها منع نکردم! اتفاقاً تو را تشویق کردم که سخنان آنها را هم بشنوی و با دلایل ما مقایسه کنی و در نهایت با ذهنی آزاد و منصفانه تصمیم بگیری. من این را هم گفتم که شبهات وارده از سوی کلیسا را با کمال میل می خوانم و به یاری خداوند و به برکت علم احمد الحسن پاسخ می دهم. من فقط تأیید فرستاده عیسی از سوی کلیسا را دور از ذهن و انتظار دانستم. خداوند همه ما را به راه راست هدایت کند. اما درباره سؤالت و اینکه چرا احمد الحسن عراقی است، باید بازهم کتاب مقدس را بخوانیم تا راه برایمان روشن شود.

«...مگر می شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» [۱]

می بینی الیاس! بعد از اینکه عیسی مبعوث شد، یهود می گفت چرا اهل ناصره است؟ مگر از ناصره چیز خوبی می آید؟ یا این آیات را بخوان:

و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟* آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟» [۲]

واضح است که مکان آمدن عیسی هم برخلاف انتظارات یهود بود. آن زمان می گفتند چرا جلیل و ناصره؟ امروزه می گویند چرا عراق و بصره؟! نتیجه این که گاهی حقیقت به شکلی خودش را نشان می دهد که انتظارش را نداری.

حال من از تو سؤال دارم. مشکلات با عراق چیست؟ چرا تعجب کردی از اینکه احمد الحسن اهل عراق است؟ مطمئناً می دانی که ابراهیم نبی خدا و یکی از شخصیت های مهم کتاب مقدس است. می دانی ایشان اهل کجا بود؟ اگر کتاب مقدس را خوانده باشی، قطعاً می دانی که وطن ابراهیم در جنوب عراق امروزی بوده است. وقتی ابراهیم که جد عیسی مسیح است، اهل عراق بوده است، چه اشکالی دارد که حال فرستاده ایشان هم از عراق بیاید؟ و اتفاقاً با مطالعه دقیق کتاب مقدس مشخص

ردیه هایشان علیه احمد الحسن رونوشتی از یکدیگر بود. الیاس در حال مطالعه و جست و جو بود که موضوعی توجهش را جلب کرد: «احمد الحسن مهندس شهرسازی از دانشگاه بصره است.»

الیاس بازهم با لحن پیروزمندانه ای ساره را صدا زد و گفت: «ساره جان، می دانستی آقا مهندس هستند؟! یک مهندس عراقی! چه شود؟! و خندید. ساره پرسید: «احمد الحسن را می گویی؟ خب پس با یک انسان تحصیل کرده طرفیم. خیلی دور از انتظار هم نبود... راستی از آن پسر چه خبر؟ دیگر پیامی نداده؟»

الیاس با تعجب گفت: «چه چیزی دور از انتظار نبود؟ و اینکه برایم جالب است که سراغ وهب را می گیری! اما یادم هست که می گفتی سراغش نروم و پیام هایش را نخوانم.»

ساره با حالت دستپاچگی گفت: «می دانی الیاس، من ابتدا فکر می کردم یک شخصی پیدا شده که ناگهان و بی دلیل و از سر هوا و هوس ادعایی کرده، و چند طرفدار هم پیدا کرده است. اما چندین صفحه از کتابش را که خواندم، برایم واضح شد که حداقل با انسان بی سواد و ساده ای مواجه نیستیم. نمی دانم چرا کتابش مرا به خود جذب کرده است.»

الیاس با نگرانی گفت: «ساره، تو به من قول داده بودی که تحت تأثیر سخنان احمد الحسن قرار نگیری. او یک مسلمان است، از ما و باورهایمان بسیار دور است. لطفاً دیگر آن کتاب را نخوان.»

ساره با آرامش خندید و گفت: «الیاس جان، چه می گویی؟ مگر من گفتم تحت تأثیر قرار گرفته ام؟ مگر حرف هایم نشان از باورم به او می دهد؟ من فقط گفتم کتابی که می خوانم از سواد و آگاهی نویسنده اش خبر می دهد. همین! نگران نباش. هیچ مسلمانی نمی تواند ما را تحت تأثیر خود قرار دهد!»

الیاس پیشنهاد تماشای فیلم مورد علاقه شان را داد و تأکید کرد که دیگر از احمد الحسن حرفی زده نشود. آن دو مشغول تماشای فیلم شدند، در همان حال الیاس گوشی همراهش را برداشت و با اعلان پیام وهب بر صفحه آن مواجه شد. یادش آمد که از او راجع به عرب و مسلمان بودن فرستاده عیسی پرسیده بود و گفته بود که همه چیز باطل بودن ادعایتان را فریاد می زند.

هم داده تا حقانیت فرستاده عیسی را ثابت کند.»

الیاس غرق در خواندن پاسخ وهب بود که با صدای همسرش به خود آمد. او با شوخی گفت: «قرار بود فقط فیلم ببینیم و گوشی هایمان را کنار بگذاریم و پیگیر ادعای احمد الحسن نشویم؛ اما خب مگر وهب اجازه می دهد؟ او که از قرار ما اطلاعی نداشته است!» این را گفت و خندید. سپس با اشتیاق پرسید: «خب الیاس جان، وهب چه می گوید؟ برایم بخوان!»

الیاس گفت: «ساره، دیگر داری نگرانم می کنی. چرا باید پاسخ وهب را برایم بخوانم؟! تو همانی هستی که می گفتم این ها ارزش وقت گذاشتن ندارند؟ حال از من می خواهی که سخنانش را برایم بخوانم؟ متوجه این همه اشتیاق نمی شوم!»

ساره به آرامی گفت: «چرا نگران می شوی الیاس؟! قبلاً هم به تو گفتم که با مطالعه کتاب سیزدهمین حواری احمد الحسن متوجه شدم که با جماعت ساده و کم سوادی روبه رو نیستیم. من حریف قدر را بیشتر از حریف دست و پا بسته می پسندم. بسیار کنجکاو و علاقه مندم که توضیحاتشان بر هر پرسش را بخوانم. فکر نمی کنم جای نگرانی داشته باشد.»

او با بی حوصلگی گفت: «بگذار ابتدا جوابش را بدهم، بعد گوشی ام را می دهم که پیام هایش را بخوانی.»

این گفت و گوی داستانی ادامه دارد ...

منابع

[۱] انجیل یوحنا ۱: ۴۶.

[۲] انجیل یوحنا ۷: ۴۱-۴۲.

می شود که منجی باید از عراق و بلکه از بصره بیاید تا بشارت های انبیای الهی و عیسی محقق شود. در ابتدای صحبت هایمان به تو گفتم که اگر مایل باشی، آیاتی که با رمز و اشاره از احمد الحسن گفته اند را برایت بیاورم تا آن ها را بررسی کنیم که تمایلی نشان ندادی. هر زمان که آماده باشی، به یاری خداوند آن آیات را با یکدیگر می خوانیم.

و اما از مسلمان بودن احمد الحسن هم ایراد گرفتی که چرا فرستاده عیسی یک مسیحی نیست؟!

الیاس عزیز، شواهد بسیار محکمی در کتاب مقدس وجود دارد که حقانیت محمد صلوات الله علیه و آله را ثابت می کنند. راستش را بخواهی ما خود را مسیحی تر از شما می دانیم، چرا که بشارت های کتاب مقدس و عیسای مسیح درباره محمد ﷺ و جانشینانش را بدون آوردن بهانه های بنی اسرائیلی باور کردیم. مگر می شود مسیحی باشی و آموزه های عیسی را نادیده بگیری و کتاب مقدس را بر طبق هوا و هوس خود تفسیر کنی؟! بله، درست است، احمد الحسن یک عرب مسلمان است. اما دقیق تر بخواهم بگویم: پیامبر ما محمد ﷺ در شب وفاتش وصیتی می کند و در بخشی از آن وصیت به معرفی جانشینان خود می پردازد تا امت برای همیشه از گمراهی در امان بمانند. احمد الحسن سیزدهمین وصی و جانشین محمد ﷺ است، و از نسل امام دوازدهم شیعیان - محمد بن الحسن العسکری (علیه السلام) - می باشد. نسب ایشان از طریق مادر امام مهدی (علیه السلام) - حضرت نرجس خاتون - به داود، و در نتیجه یهودا و یعقوب (اسرائیل) هم می رسد، پس احمد الحسن هم یک اسماعیلی (از طریق پدری امام مهدی (علیه السلام)) و هم یک اسرائیلی (از سمت مادری امام مهدی (علیه السلام)) است. پس احمد الحسن هم از بنی اسماعیل است و هم از بنی اسرائیل.

می بینی الیاس، هیچ چیز باطل بودن این دعوت را تایید نمی کند، بلکه همه چیز دست به دست



ذبیح در پرده

به قلم: ذاکره احمدی

مقدمه

سلام بر حسین و بر اهل بیت حسین و بر خانواده حسین و بر اصحاب حسین، مادام که منادی، بر حاکمیت خدا بر زمینش ندا سر می دهد و کسی که زمین لحظه ای از وی (حجت خدا) خالی نخواهد بود. [۱]

نوشته ام را آغاز می کنم درحالی که می دانم سال هاست فرزند حسین (علیه السلام) را غریب و تنها رها کرده ایم و فریاد یا حسین سر می دهیم. اکنون جگرگوشه حسین (علیه السلام) با همان ندای جدش آمده: «هل من ناصر ینصرنی». آیا یاریگری برای آل محمد (علیهم السلام) هست؟ «تا اینکه برای خدا خالص شوید و یکی شوید و او را یاری کنید».

هیچ گاه تا به امروز خود را تا این حد ملامت نکرده بودم، چون همیشه می اندیشیدم اگر در زمان امام حسین (علیه السلام) بودم، با او همسو می شدم و از او و دین او دفاع می کردم. اما اکنون که همان زمان برایم تکرار شده، همچون انسانی که خود را به خواب زده باشد یا همچون مرده ای که هیچ احساسی به حسین زمانش ندارد، شانه از بار حمایت او خالی می کنم و او مرا صدا می زند: «افیقوا یا نيام افیقوا یا موتی». «ای خفتگان بیدار شوید... ای مردگان بیدار شوید...» [۲]

قدم اول در قربانگاه

حسین (علیه السلام) می دانست که شهید می شود. او شهادت را انتخاب کرده بود؛ نه تنها او، بلکه پرودگارش و مادر و پدرش نیز شهادت او را به گونه ای انتخاب کرده بودند و اراده خدا بر این بود که او سربریده و تشنه لب جان دهد. چگونه ممکن است یک مادر چنین سرنوشتی را برای

جگرگوشه نازینش انتخاب کند؟ به هاجر می اندیشم. هنگامی که پسرش اسماعیل را بر زمین نهاد، درحالی که خود را چنین یافت که قادر به تحمل مرگ پسرش بر اثر تشنگی نبود و به سعی کردن بین صفا و مروه روی آورد. آیا چنین عملی، آن طور که آنها می گویند رفتار یک مادر دیوانه شوریده ای است که خردش را از کف داده است؟! آیا همین رفتار او باعث شد برای اسماعیل آب (از زمین) بجوشد و بالا بیاید؟ اگر سعی هاجر بین صفا و مروه عامل جوشیدن آب شد، پس چرا باید عملی مانند دویدن او بین دو کوه سببی برای جوشیدن آب به قدرت خداوند باشد و فرزندش را نجات بخشد؟! [۳]

او بین دو کوه صفا و مروه که نماد فاطمه (علیها السلام) و علی (علیه السلام) بود در حال التماس و توسل بود. توسل به فاطمه و علی (علیهم السلام) و به ذریه یا نسل آنها. او هفت مرتبه این عمل را انجام داد تا در نهایت به کوه مروه که نماد فاطمه (علیها السلام) است رسید. آری، توسل او در نهایت به فاطمه رسیده بود. همو که سرنوشت مستودع در قلب خود دارد و هرگاه به او متوسل شوی، شاهد و گواه بر حجت احمد نیز خواهد بود. [۴] همین سعی هاجر باعث شد که خداوند بر او تفضل نماید، و (به این ترتیب) حسین (علیه السلام) فدایی اسماعیل گردید. و قرار شد پسر فاطمه به جای پسر هاجر تشنه لب جان دهد. ببین، این بلاگردانی اول است: قربانی برای عطش. اسماعیل (علیه السلام) باید از تشنگی جان می داد، ولی حسین (علیه السلام) پسر علی و فاطمه (علیهم السلام)، یا همان صفا و مروه ای که هاجر بین آن دو سعی نمود و به آنها توسل جست، بلاگردان او شد. [۵]

بای زهادن در دومین پله قتلگاه

بار دیگر ندای پدری را شنید که پسر خود را فراخوانده تا به قربانگاه برود. مگر چه شده؟! نوبت فدا شدن دوم فرارسیده است. آری، قربانی دوم: فدیة از ذبح شدن است که شما آن را می دانی. امام حسین (علیه السلام) بلاگردان اسماعیل گشت [۶] و خداوند در قرآن از آن یاد کرده است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ)** (او را به قربانی ای بزرگ باز خریدیم) (صافات، ۱۰۷).

حسین (علیه السلام) بلاگردان او از تشنگی و از ذبح شدن شد و به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) تشنه و سربریده جان داد. [۷]

ذبیح الله در مسلخ

او فرزند شیرخوارش را برد تا برایش درخواست آب کند، درحالی که می دانست او کشته می شود. «و بدان که باطل را جولانی است و حق را دولتی، [۸] و برای اینکه جولان باطل به نهایت خود برسد، لشکر شیطان که خداوند لعنتش کند باید در هر ورطه تاریکی فرو روند و باید در نبرد با لشکر خدا، هر آنچه در چنجه دارند و هر آنچه در آن غوطه ور شده اند از خود بروز دهند. و بدان که مصیبت های امام حسین (علیه السلام)، از شدت ظلم های بسیار بسیار زیاد ظالمان که شما را یارای تحملشان نیست کاسته، که به رضای خدای سبحان دست یابید و شما را در بهشت هایی که نهرها از زیر آن جاری است داخل کند. امام حسین (علیه السلام) خون شریف مقدس خود را فدای خون های شما کرد و برترین زنان عالم از اولین و آخرین پس از مادرش حضرت فاطمه (علیها السلام)، که زینب (علیها السلام) است را فدای زنان و نوامیس شما گردانید و شیرخوارش را فدای فرزندان شما نمود.» [۹]

صدایی آشنا به گوشم می رسد که می گوید: «بار فضل حسین (علیه السلام) بیشتر از همه خلق خدا بر دوش امام مهدی (علیه السلام) و من بنده فقیر و مسکین سنگینی می کند، و دین حسین (علیه السلام) بر پشتم سنگینی می کند و تاب و توان ادای آن را ندارم، مگر اینکه خداوند خودش یاریم فرماید.» [۱۰]. بدان، هنگامی که امام مهدی (علیه السلام) درباره امام حسین (علیه السلام) می فرماید: «بر تو به جای اشک خون می گیریم» [۱۱] این گفتاری است حقیقی، نه از

روی مبالغه. این امر بدین خاطر است که امام حسین (علیه السلام) خون شریف خود و نفس مقدسش را فدای قضیه امام مهدی (علیه السلام) گردانید و خودش را فدای قضیه امام مهدی (علیه السلام) نمود. آن حضرت ذبیح الله است؛ یعنی همان طور که شما وقتی خانه ای می سازی یک گوسفند قربانی اش می کنی، خداوند سبحان و متعال نیز هنگامی که عرش خود و آسمان هایش و زمینش را بر پا نمود، حسین (علیه السلام) را فدای آنها کرد. قضیه امام مهدی (علیه السلام) همان قضیه خداوند و سرمنزل انذار الهی است، و همان قضیه عرش خدای سبحان و ملک او و حاکمیت او در زمینش است. [۱۲] حق تعالی می فرماید: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ)** (او را به قربانی ای بزرگ باز خریدیم) (صافات، ۱۰۷).

یعنی با امام حسین (علیه السلام)، و کسی که فدیة برایش انجام شده، امام مهدی (علیه السلام) است؛ پس سلام بر قربانی صلح و حق و عدالت باد. و بدان که علی اکبر (علیه السلام) ذبیح اسلام است، همان طور که امام حسین (علیه السلام) ذبیح الله است. [۱۳] در دین خدا یا در زندگی پیامبران (علیهم السلام) هیچ چیز بیهوده و بی حکمتی وجود ندارد؛ برخلاف تصور کسانی که از درک واقعیت برکنارند و چنین گمان می کنند که هاجر به دلیل تشنگی پسرش و اینکه چون اسماعیل در شرف مرگ بود، گیج و منگ شد و لذا این سعی (دویدن) وی هیچ معنی و مفهومی در بر نداشته است!! [۱۴]

به همین دلیل کسی که به حج می رود، درحالی که از حقایق آگاه نیست و نمی داند چه می کند، خداوند حج او را به سوت کشیدن و دست زدن توصیف فرموده است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَتَضَدِيَةٌ فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون)** (و دعایشان نزد خانه کعبه جز سوت کشیدن و دست زدن هیچ نبود، پس به پاداش انکارتان عذاب را بچشید) (انفال، ۳۵).

کاری که انجام بدهی، ولی معنایش را ندانی و چیزی از آن نفهمی، هیچ ارزشی ندارد. [۱۵] **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (أَمْ تَحْسِبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا)** (یا گمان کرده ای که بیشترشان می شنوند و می فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه ترند). (فرقان، ۴۴).

دین الهی و در طول مسیر یکتای مبارک این دین وجود دارد، چراکه دین خدا یکی است، چون از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن ترین صورت در حسین (علیه السلام) تجلی یافته است. [۱۸]

آری، در آن زمانی که شعله های اسلام رو به خاموشی بود و چیزی جز نام پیامبر باقی نمانده بود، فرمود: «وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» «من برای طلب اصلاح در امت جدم خروج کردم و می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.» او با دعوت خواهی قیام کرد و این دعوتش را قبل از قیامش آغاز کرده بود، چنان که می فرماید: «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ» «من شما را به کتاب خدا و سنت نبی خدا دعوت می کنم. همانا سنت، مرده است.» همان طور که اکنون فرزند او و وصی فرزند او دعوت می کند. او نیز همچون جدش امام حسین (علیه السلام) ما را به حاکمیت خدا دعوت می کند. [۱۹] و نشان پرچم او نیز «البيعة لله» است.

آیا وقت آن نرسیده که بیدار شویم؟! او ما را صدا می زند و بیدار می کند:

«بیدار شوید پیش از آن که گرفتار آنچه به دست آورده اید شوید و پیش از آن که روزی برسد که بگویید «وا حسرتا، از آنچه در پیشگاه پروردگار کوتاهی نمودیم.» امروز ریشه های اسلام و مسلمین در معرض نابودی است و شما از من می خواهید بنشینم و از تهذیب نفس سخن بگوییم؟! بیدار شوید پیش از آن که شمشیر پسر فاطمه (علیه السلام) از نیام خارج گردد؛ آنگاه است که از اعمالتان که شما را در برابر وی و دشمن وی قرار داده، پشیمان خواهید شد.» [۲۰]

خوش به حال کسی که نفس خود را در راه خدا قربانی کند. خوشا به حال کسی که از گردنه صعب العبور «عقبه» بگذرد. خوشا به حال کسی که پایش نلغزد. خوشا به حال غریبان دیوانه نزد اهل زمین و عاقلان نزد اهل آسمان. [۲۱]

هدف از قیام امام حسین (علیه السلام) چه بود با اینکه می دانست کشته می شود؟

قیام امام حسین (علیه السلام) برای تحقق هدفی والا بوده؛ هدفی که به خاطرش حاضر شد جان خود و اهل بیت و اصحابش را فدا کند. این درحالی است که متأسفانه برخی از علمای اهل سنت بر

تو را به خدایت سوگند، چه تفاوتی است بین چهارپایی که بین دو کوه می دود با کسی که ندانسته بین صفا و مروه سعی می کند؟ موضوع این نیست که انسان بین دو کوه هروله کند یا بدود یا سعی کند، بلکه آدمی باید بداند چه می کند و چرا انجام می دهد! رفتن به سوی کعبه، سعی بین صفا و مروه و... و دیگر اعمال حج، همگی اعمالی است که به امام علی و امام حسین و آل محمد (علیهم السلام) تعلق دارد. [۱۶]

قربانی حاکمیت الله

همان طور که دعا کردن بدون معرفت حقیقی نزد خانه کعبه جز سوت کشیدن و دست زدن چیز دیگری نیست، باید گفت رفتن به سوی حرم امام حسین (علیه السلام) نیز بدون معرفت حقیقی هیچ سودی ندارد. سید الشهدا (علیه السلام) جانش را در راه خدا فدا کرد یا بهتر بگوییم ایشان در راه معرفت دین خدا و احیای سنت رسول خدا قربانی شد. او می خواست به همه ما بفهماند که فقط از حجت الهی پیروی کنیم و تنها تابع امر امام زمان خود باشیم. ایشان فلسفه خلقت را معرفت و نتیجه معرفت را عبادت خدا و نتیجه عبادت خدا را بی نیازی از عبادت غیر خدا می داند و در نهایت، کلید معرفت الهی را شناخت امام زمانی که اطاعتش بر همگان واجب است معرفی می کند. چنان که می فرماید: «إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَيْنَ عِبَادَةٍ مِنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.» [۱۷] «ای مردم، همانا خداوند متعال بندگان را خلق نکرد، مگر برای اینکه نسبت به او معرفت پیدا کنند و او را بشناسند. پس زمانی که پروردگارتان را شناختید، او را عبادت می کنید و زمانی که او را عبادت کنید، از عبادت غیر او بی نیاز می شوید. در این هنگام، فردی از امام حسین (علیه السلام) می پرسد: «ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، معرفت پروردگار چگونه حاصل می شود؟» امام حسین (علیه السلام) فرمود: اینکه اهل هر زمانی امام خود را بشناسند، آن امامی که اطاعتش بر آنها واجب شده است.»

حجر الاسود که همان قائم آل محمد (علیه السلام) است با مسئله فدا شدن ارتباط دارد؛ مسئله ای که در

الإصلاح في أُمَّةٍ جَدِّی» «من برای طلب اصلاح در اُمّت جدم خروج کردم.»

❖ امر به معروف و نهی از منکر: «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» «می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.»

«امر به معروف یک وظیفه اجتماعی مهم و از مهم ترین واجبات شرعی است که با آن رضای خدا را به دست می آوریم و طاغوت ها را رسوا می سازیم.» [۳۰]

از ائمه علیهم السلام نقل شده است که با امر به معروف فریضه ها برپا می شود، راه ها در امان می ماند، کسب ها حلال می شود، ظلم از بین می رود، زمین آباد می شود و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود؛ و تا زمانی که مردم امر به معروف و نهی از منکر می کنند در خیر و نیکی هستند. در کارهای نیک همکاری کنید که در غیر این صورت، برکت ها از آنان گرفته می شود و بعضی بر بعضی دیگر مسلط می شوند و برای آنها نه در زمین و نه در آسمان، یاوری وجود نخواهد داشت. [۳۱]

سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که طلب اصلاح امت با چه چیزی تحقق می یابد؟ و کدام معروف است که با امر به آن فریضه ها برپا می شود، راه ها در امان مانده، کسب ها حلال شده، ظلم از بین رفته، زمین آباد شده و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود؟

به نظر می رسد تحقق این دو هدف، یعنی اصلاح امت و امر به معروف، مستلزم این است که پیرو حاکمیت الله باشد، اما تشکیل حکومت الهی مستلزم فدا شدن است که اگر قربانی صورت نمی گرفت، تشکیل حکومت عدل الهی محقق نمی شد.

سید یمانی تصریح می کند که خون امام حسین علیه السلام به خاطر خدا و حضرت مهدی و وصی او ریخته شده است. آنجا که می فرماید: «ستشکوکم دمائی الحسین علیه السلام التي سالت فی کربلا لله سبحانه و تعالی و لاجل ابی علیه السلام و لاجلی» «و نزد خون حسین از شما شکایت می کنم که در کربلا به خاطر خداوند و به خاطر پدرم و من ریخته شده است.» [۳۲]

و این نشان دهنده آن است که هدف از قیام ایشان، تشکیل حکومت الهی و استمرار آن به دست قائم علیه السلام است؛ آن حکومت عدل الهی که تشکیل نمی شود، مگر با فدا شدن برای قائم و انصار ایشان.

این اعتقاد هستند که قیام امام حسین هیچ مشروعیتی ندارد و می گویند: «امام حسین علیه حاکم زمان خویش، شمشیر کشیده و خروج بر حاکم به اجماع مسلمانان حرام است، اگرچه فاسق و ظالم باشد.» [۲۲]

برخی دیگر بر این عقیده اند که خروج امام حسین سبب افتراق و اختلاف امت شده و طبق فرمایش پیامبر که باید گردن کسی که علیه وحدت امت خروج کند زده شود، قیام امام حسین، یک قیام خودسرانه بوده و پایه های دوستی میان فرقه ها را دچار تزلزل کرده است. [۲۳]

برخی دیگر پا را از این نیز فراتر گذاشته و قیام امام را بغی و خروج از فرمان برداری حاکم دین می دانند و طبق روایت «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَتْ عَلَيْهِ طَاعَةُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» «کسی که بمیرد و اطاعت از حاکم نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است»، قیام و شهادت امام حسین را نامشروع و خلاف دستورات پیامبر می دانند. [۲۴]

در پاسخ به این دیدگاه باید گفت: حکومت یزید از پشتوانه یکی از ارکان مسلم مشروعیت الهی که همان نص و وصیت از جانب اولیای منصوب خداوند است بهره مند نبود. [۲۵]

همچنین با وجود اینکه مقبولیت مردمی و اجماع، دلیلی بر پذیرش مشروعیت حاکمیت نیست، اما به گفته خود اهل سنت، یزید ستمکار بود و حکومت وی از پشتوانه مقبولیت مردمی نیز برخوردار نبود، زیرا اهل حجاز با او بیعت نکرده بودند تا شوریدن بر او «بغی» و حرام باشد. [۲۶]

در مقابل این دیدگاه، از نظر برخی از فقهای شیعه، قیام امام حسین علیه السلام دارای هدفی بسیار مهم و اساسی بوده که این هدف در زمان دیگر ائمه و حتی زمان پیامبر محقق نشده بود. [۲۷]

و گروهی از اندیشمندان شیعه، بر این عقیده اند که هدف امام حسین علیه السلام، در دست گرفتن حکومت بود [۲۸] و از نظر برخی دیگر، هدف، اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر بوده است. [۲۹]

نتیجه گیری

در واقع، باید گفت نتیجه ای که از روایات آن حضرت حاصل می شود این است که هدف از قیام ایشان دو امر مقدس بود:

❖ طلب اصلاح در امت پیامبر: «حَزَجْتُ لِطَلَبِ

منابع

- [۱] سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، آماده سازی و نگارش: دکتر علاء سالم، ج ۲، ص ۱۵.
- [۲] سید احمد الحسن، بخشی از خطبه حج، ذی القعدة ۱۴۲۷ ه. ق.
- [۳] سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، آماده سازی و نگارش: دکتر علاء سالم، ج ۲، ص ۱۵.
- [۴] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه در بستر امواج، ش ۱۳۸۴، ج ۱، پاسخ به پرسش ۱.
- [۵] سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، آماده سازی و نگارش: دکتر علاء سالم، ج ۲، ص ۱۶.
- [۶] همان
- [۷] همان
- [۸] ابوالحسن، عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۰۳. امام علی (ع) می فرماید: «باطل را جولانی است.» و همچنین می فرماید: «حق را دولتی است.»
- [۹] سید احمد الحسن، متشابهات ج ۴، پرسش ۱۲۲.
- [۱۰] سید احمد الحسن، متشابهات ج ۴، پرسش ۱۲۲.
- [۱۱] محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۵۳؛ مشاهداتی، مزار مشاهداتی، از سخنان امام مهدی (ع) ص ۵۱.
- [۱۲] سید احمد الحسن، متشابهات ج ۴، پرسش ۱۲۳.
- [۱۳] سید احمد الحسن، متشابهات ج ۴، پرسش ۱۲۳.
- [۱۴] سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، آماده سازی و نگارش: دکتر علاء سالم، ج ۲، ص ۱۶.
- [۱۵] همان
- [۱۶] همان
- [۱۷] صدوق، علل الشرائع ج ۱، ص ۹.
- [۱۸] سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری، گردآوری و پی نوشت: دکتر توفیق محمد مغربی، ص ۲۴۵.
- [۱۹] ر. ک: سید احمد الحسن، حاکمیت خدانه حاکمیت مردم، ص ۳۶-۴۲.
- [۲۰] سید احمد الحسن، گوساله، ج ۱، ص ۲۲.
- [۲۱] سید احمد الحسن، خطبه نصیحتی به طلاب، ربیع الثانی ۱۴۲۶ ه. ق.
- [۲۲] نووی یحیی بن شرف، صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۵ و ۳۶.
- [۲۳] خضری بک، محمد، محاضرات تاریخ الامم الاسلامیة، بی جا، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۹.
- [۲۴] بوصیری، احمد بن ابی بکر بن اسماعیل، تحاف الخیرة المهره بزوائد المسانید العشرة، ریاض: دار الوطن، ۱۴۲۰ ه. ق، ج ۵، ص ۵۸.
- [۲۵] ر. ک: سید احمد الحسن، عقاید الاسلام، قانون معرفت حجت و ارکان آن، ص ۹۳ تا ۱۲۲.
- [۲۶] صاوی، احمد بن محمد، حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر، بی جا، بی تا، ج ۴، ص ۴۲۷.
- [۲۷] بیانات رهبر ایران، در تاریخ ۱۳۷۴/۳/۲۹.
- [۲۸] صالحی نجف آبادی، نعمت الله (۱۳۴۹)، شهید جاوید، تهران: مشعل آزادی، ص ۱۳۵.
- [۲۹] مطهری مرتضی (۱۳۷۴)، حماسه حسینی، تهران: انتشارات صدرا، ص ۷۱.
- [۳۰] سید احمد الحسن، سرگردانی یا مسیر به سوی خدا، ص ۱۱۱.
- [۳۱] کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۶.
- [۳۲] سید احمد الحسن، خطبه نصیحتی به طلاب، ربیع الثانی ۱۴۲۶ ه. ق.
- [۳۳] سفر پیدایش ۱۲/۱۳، ۱۶/۲۲، ۱۸/۲۲.
- [۳۴] سوره هود، آیه ۷؛ سوره حجر، آیه ۵۳؛ سوره عنکبوت، آیه ۳۱؛ سوره ذاریات، آیه ۲۸؛ تورات: سفر پیدایش ۱۸/۱۰.
- [۳۵] سید احمد الحسن، وصیت مقدس نوشتار بازدارنده گمراهی، انتهای پرسش اول، ص ۳۸.
- [۳۶] صدوق بن بابویه قمی، الخصال، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا؛ باب اوصاف دو گانه، حدیث ۷۸، ص ۶۵.
- [۳۷] تفسیر متفاوت سید احمد الحسن از آیه اكمال دین در روز عید غدیر خم
- [۳۸] سید احمد الحسن، سرگردانی یا مسیر به سوی خدا، ص ۱۱۷.

آری، اگر اسماعیل قربانی می شد، استمرار دین الهی متوقف می گشت و پیامبر اکرم که از نسل پاک ایشان است متولد نمی شد. در تورات کنونی، خداوند در سه نوبت به حضرت ابراهیم (ع) وعده داده است که «از ذریه تو جمیع امت های زمین برکت خواهند یافت، زیرا که قول مرا شنیدی» یا «از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» [۳۳] این کلام نشان دهنده آن است که موعود امم یعنی پیامبر خاتم از حضرت ابراهیم (ع) پدید خواهد آمد. ابراهیم (ع) پدر توحید است و علاقه اش به اسماعیل (ع) به طور واضح، بدان سبب بود که او پدر نبی خاتم است. و ابراهیم (ع) فرمان خداوند را اطاعت کرد، اما چاقو (به امر خدا) گلوی نازک اسماعیل (ع) را نبرید. خداوند قربانی را از ابراهیم (ع) قبول کرد و در پاداش کار بزرگش، طبق قرآن و تورات، با فرشتگان مقرب خود که چندی بعد در هیئت سه مرد به منزلش آمدند، به او مژده داد که همسرش ساره اصلاح شده، فرزندی خواهد آورد. [۳۴] پیامبر اکرم (ص) خود نیز فرمودند: «من فرزند دو قربانی هستم، عبدالله و اسماعیل.» [۳۵] از امام رضا (ع) منقول است که مراد از این دو ذبیح، حضرات اسماعیل و عبدالله بن عبدالمطلب هستند که هر دو در معرض ذبح بوده، به فضل خدا نجات یافته اند. [۳۶] و در واقع، با قربانی شدن اسماعیل و توقف در امتداد دین الهی، تکمله دین اسلام که وجود مبارک امام مهدی (ع) و وصی ایشان است تحقق پیدا نمی کرد، چرا که دین با تنصیب خلفای خدا بعد از رسول الله (ص) که در وصیت شب وفات پیامبر ذکر شده اند و کسانی که تشریع می کنند و شریعت را از خدا به مردم می رسانند کامل گردید و مردم در زمان قبل از ظهور مهدی اول به واسطه رحمت خدا پاداش می گیرند. [۳۷] در نتیجه، باید گفت: «نهضت امام حسین (ع) آمد تا برائت خداوند سبحان و رسولش (ص) را از حاکمان ظالمی اعلام کند که بر این امت مسلط شده بودند و جانشینان خدا در زمینش را که همان اوصیای محمد (ص)، امامان دوازده گانه (ع) هستند، از حکومت دور کرده بودند.» [۳۸]

پاسخ به تئوفان اعتراف کننده | قسمت هفتم

بررسی داستان دیدار خدایچه علیه السلام و راهب

هر گزارش یا روایتی که اشاره کند خدیجه علیه السلام نمی دانست کسی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده جبرئیل است یا ابلیس، ساختگی است و اعتباری ندارد.

به قلم: ارمیا خطیب

داستان

داستانی که تئوفانس به آن اشاره می کند، شباهت بسیاری به مطلب نقل شده در کتاب سهیلی اندلسی دارد: «هنگامی که جبرئیل به پیامبر -صلی الله علیه و سلم- خبر داد، خدیجه که تا آن زمان نام جبرئیل را نشنیده بود، به نزد راهبی به نام بحیرا (در روایت مسعودی، سرجس) رفت تا درباره او سؤال کند. خدیجه از او درباره جبرئیل پرسید. بحیرا گفت: «قدوس، قدوس! ای سیده زنان قریش، این اسم را چه کسی به گوش تو رسانده است؟!» خدیجه گفت: «شوهر و عموزاده ام محمد به من خبر داده که



پیشگفتار

در قسمت پیشین، اثبات شد که ادعای تئوفانس مبنی بر شک حضرت خدیجه علیها السلام در پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله نادرست است. شواهد تاریخی نیز این ادعا را رد می کنند. اما خوب است بدانیم که ادعای او برگرفته از کدام داستان در بین منابع اسلامی است! بنابراین در این قسمت، در بین منابع اسلامی اصل آن داستانی که تئوفانس از آن اقتباس کرده یا شبیه ترین داستان به آنچه او آورده است تقدیم خواهد شد و فرض هایی که ممکن است در پی آن مطرح شود نیز بررسی خواهد شد.

داشته اند، یعنی تصور می کرده اند که این موجود شاید شیطان باشد نه فرشته، این فرض نیز قابل قبول نیست. چرا که پیش تر ثابت شد حضرت خدیجه پیش از بعثت پیامبر، به انتخاب ایشان از سوی خداوند و رسالتشان ایمان داشته اند. پس هر روایت یا گزارشی که حاکی از شک حضرت خدیجه علیها السلام درباره هویت جبرئیل و احتمال اشتباه گرفتن او با شیطان باشد فاقد اعتبار است.

سوم. از آنجا که تنها سخنگویان رسمی اسلام، یعنی جانشینان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صلاحیت تأیید یا رد قطعی این روایت را دارند، ما نمی توانیم به طور قطع صحت یا بطلان آن را تأیید کنیم. با این حال، ممکن است این روایت صحیح باشد، اما با تفسیری متفاوت از دو فرضیه قبلی. به عبارت دیگر، اگر حضرت خدیجه علیها السلام نه در راست گویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نه از اینکه فرشته خدا بر او نازل می شود، شک داشت، بنابراین ممکن است رفتن خدیجه علیها السلام به نزد این دو مسیحی و سؤالش درباره جبرئیل، بهانه ای برای رساندن دعوت حق و تبلیغ راهب و عداس بوده باشد و نه گرفتن تأییدیه از آنان [۳]. البته آنچه نویسنده آورده نشان می دهد که پس از اینکه خدیجه علیها السلام از آنها شنید، بر ایمانش افزوده شد! مشخص نیست این کلمات صحیح است یا صرفاً برداشت خود نویسنده است. اما اگر صحیح باشد، این امکان وجود دارد که ایمان حضرت خدیجه علیها السلام به دلیل شنیدن کلماتی از این دو مسیحی فزونی یافته باشد. این موضوع شبیه به زمانی است که ما به خبر صحیحی ایمان داریم، اما شنیدن تأیید آن خبر از سوی دیگران ایمان ما را تقویت می کند.

سؤال پیرامون داستان

راهب می گوید: «هیچ کس جز پیامبری مقرب این نام را نمی داند.» اگر منظور از اینکه نام جبرئیل را کسی جز پیامبری مقرب نمی دانسته است، پس چگونه خود راهب - که از پیامبران مقرب نبوده است - آن را می دانست؟! چگونه عداس آن را می دانست؟ «ای سیده زنان قریش، چگونه در این سرزمین از جبرئیل یاد می شود؟» آری مسیحیان و یهودیان این نام را می دانستند، چرا که در کتاب مقدس آنها نام جبرئیل یا جبرائیل آمده است. [۴]

او به نزدش می آید.» بحیرا گفت: «قدوس، قدوس! هیچ کس جز پیامبری مقرب این نام را نمی داند، زیرا او فرستاده یین خدا و پیامبران است، و شیطان جرئت نمی کند به شکل او درآید و به نام او خود را معرفی کند [۱].»

در مکه غلامی برای عتبه بن ربیع، به نام عداس بود که البته در روایت بعدی از او یاد خواهد شد. وی علم کتاب داشت. خدیجه به نزد او فرستاد تا از او درباره جبرئیل پرسد. عداس گفت: «قدوس، قدوس! ای سیده زنان قریش، چگونه در این سرزمین از جبرئیل یاد می شود؟» پس خدیجه به آنچه نبی - صلی الله علیه و سلم - می گفت، او را خبر کرد. آنگاه عداس نیز مانند راهب سخن باز نمود، تا اینکه این امر سبب شد که خدا ایمان و یقین خدیجه را بیفزاید. [۲]

بررسی داستان و پاسخ به شبهات

در این گزارش می بینیم که خدیجه علیها السلام برای پرسش از جبرئیل نزد راهب می رود. در مقدمه می گویم:

در پایان گزارش آمده است: «تا اینکه این امر سبب شد که خدا ایمان و یقین خدیجه را بیفزاید.» این عبارت، با توجه به اینکه پیش تر به تردید خدیجه اشاره شده، تناقضی ایجاد می کند. اگر خدیجه ایمان نداشته، چگونه می توان از افزایش ایمان او سخن گفت؟ شاید گفته شود این عبارت توسط نویسنده یا مورخ افزوده شده و بیانگر حالت درونی واقعی خدیجه نباشد. چرا که مراجعه او به دو مسیحی نشان از وجود نوعی تردید در او دارد.

در پاسخ می گویم:

اول. اگر این طور فرض شود که او علیها السلام در راست گویی پیامبر صلی الله علیه و آله شک داشت، در حقیقت، چنین فرضی درست نیست، زیرا همان طور که در قسمت پیشین آمد، او علیها السلام پیش از ازدواج با حضرت محمد صلی الله علیه و آله از صفت راست گویی ایشان صلی الله علیه و آله یاد کرده بود. همچنین حضرت محمد صلی الله علیه و آله در میان مردم به راست گویی شهره بود. پس در راست گویی کلام پیامبر صلی الله علیه و آله تردید نداشت. بنابراین هر داستانی که به تردید خدیجه علیها السلام و داشتن شک به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اشاره می کند، ساختگی است و برای ما پذیرفتنی نیست.

دوم. اگر فرض کنیم که حضرت خدیجه در هویت موجود نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله شک

نتیجه گیری

پیش تر نادرستی داستان تئوفانس با دلایل محکم اثبات شد. در این قسمت، به داستانی پرداخته شد که به احتمال بسیار زیاد تئوفانس از آن اقتباس کرده و البته با تحریفات سخیف آن را آورده بود. اما با توجه به این داستان ممکن است گفته شود خدیجه علیها السلام به خاطر تردیدی که داشت به نزد دو مسیحی رفت و این تردید به دو فرض منتهی می شود:

اول. فرضی که خدیجه علیها السلام را نسبت به درست بودن کلام پیامبر صلی الله علیه و آله تردیدناک جلوه می دهد، با شواهد تاریخی سازگاری ندارد و رد می شود.

دوم. فرضی که خدیجه علیها السلام را فردی تردیدکننده درباره هویت موجود نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کند، قابل قبول نیست. چرا که شواهد تاریخی نشان می دهد ایشان پیش از این می دانست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله شخصیتی الهی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. ادامه دارد ...

منابع

[۱] مقایسه این داستان با روایت تئوفانس نشان می دهد که او با افزودن گمان های شخصی یا بهتر بگوییم، دروغ های آشکار، به داستان اصلی دست برده است. او نه تنها راهب را فردی دروغ گو معرفی کرده، بلکه او را به قصد فریب حضرت خدیجه علیها السلام توصیف می کند. اما هر فریبی به جهت منفعتی صورت می گیرد. بنابراین اگر فرض کنیم راهب دروغ می گفت، چه سودی از تأیید دعوت پیامبر خدا (ص) و فریفتن حضرت خدیجه علیها السلام - که طبق ادعای تئوفانس دوست خدیجه علیها السلام بود - کسب می کرد؟

[۲] الروض الأنف - ت الوکیل، سهیلی، ج ۲، ص ۲۴۴.

[۳] ر.ک: دفاع از رسول، علاء السالم، نسخه فارسی، ص ۱۱۲.

[۴] ر.ک: عهد جدید - انجیل لوقا ۱: ۲۶؛ عهد قدیم - دانیال

۱۶: ۸.

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.